سُورَةُ الزُّخْرُفِ

Ketabton.com

تفسیر احمد

ترجمه و تفسیر سورة «الزخرف»

تتبع و نگارش: امین الدین سعیدی - سعید افغانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورۀ الزخرف

جزء 25

سورۀ زخرف در مکۀ مکرمه نازل شده ودارای هشتادونه آیه وهفت رکوع است.

وجه تسمیه:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم که این سوره هشتاد و نه آیه دارد و به جز آیه‌ی 45، بقیه آیات آن در مکّه نازل شده است.

این سوره به سبب آنکه در برگیرنده اوصاف بعضی از مظاهر دنیا و بهره‌های فانی آن و مقایسۀ آنها با نعمت های آخرت است، «زخرف» نامیده شد.

نام این سوره از آیه 35 گرفته شده که در آن کلمۀ «زخرف» بکار رفته است. زخرف به معنای طلا و نقره و زینت وتجملات می‌باشد. که بسی به آن فریب می خورند، در حالیکه در نظر پروردگار باعظمت به اندازه‌ی بال پشه‌ای هم ارزش ندارد. از این‌رو آن را به نیکان و تبهکاران میدهد، و راد مردان و اشرار نیز از آن برخوردار می شوند. ولی آخرت را جز به بندگان پرهیزگار عطا نمی‌کند. بنابر این دنیا منزلگاه فنا و نابودی است و آخرت مقر پایداری و بقا می باشد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سورۀ زخرف:

سورۀ زخرف دارای هشتاد ونه آیات می باشد، که به جز آیۀ 45، بقیه سایر آیات این سوره در مکّه نازل شده اند.

تعداد کلمات این سوره به: هشتصدوسی‌وسه کلمه میرسد، تعداد حروف سورۀ زخرف به سه هزار و چهارصد حرف میرسند.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ طور تفسیر «احمد» مطالعه فرماید.

ارتباط سوره زخرف با سوره قبلی:

الله تعالی سوره شوری را با یادی از قرآن و وحی ختم فرموده است، سورۀ زخرف را نیز با همان مطالب آغاز کرده است.

عمده ترین مطالب این سوره:

سورۀ زخرف از جملۀ سوره های مکی بوده، ومانند سایر سوره های مکی، بنیاد عقیده‌ی اسلام و اصول ایمان؛ «ایمان به یگانگی خدا جل جلاله، رسالت، زنده شدن، کیفر و پاداش» را مورد بحث و بررسی قرار داده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عمده ترین مطالب این سوره درباره قرآن به اثبات منبع و مصدر وحی، و درستی این قرآن پرداخته است که الله تعالی آن را با فصیح‌ترین زبان و خالص‌ترین بیان، بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل کرده است تا برای پیامبر اومي معجزه‌ی درخشان باشد.

درسورۀ زخرف بعد از آن به ذکر دلایل دال بر قدرت و یگانگی الله تعالی پرداخته است که در این عالم گسترده، در آسمان و زمین و کوه و دشت و در دریاها و رودخانه‌ها و آب سرازیر شده از آسمان و کشتی‌های روان بر سطح آب، و حیواناتی که خدا آنها را برای انسان مسخره کرده است تا گوشت آنها را بخورند و از آنها سواری بگیرند، پخش و پراگنده شده است.

همچنان در این سوره، خرافات و بت‌پرستی‌هایی را مورد بحث قرار داده است که در جامعه‌ای جاهلی مرسوم و مقرر بود، آنها از داشتن دختر بیزار و متنفر بودند، با این وجود ازراه سفاهت ونادانی برای خدا دختران قرار می‌دادند، و گمان می‌بردند که فرشتگان دختران خدا می باشند، آنگاه آیات نازل شده این انحراف را تصحیح کرد، و نهاد انسان را به فطرت بازآورد و آنها را به حقیقت قطعی و برتر و روشن‌تر متوجه ساخت.

ـ سوره زخرف دعوت حضرت ابراهیم علیه السّلام را به اختصار باز گفته است. ابراهیم(ع) که مشرکان گمان می‌برند از نسل او و بر آیین او می باشند، این سوره ادعای آنها را رد وتکذیب کرده ومشخص می‌کند که ابراهیم (ع) اولین شخصی بود که از بت ها تبری و دوری جست.

- بعد از آن به تکذیب و رد شبهه‌ای ناروا و پوچ رو آورده است که مشرکان آن را پیرامون رسالت حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم برانگیخته بودند. آنان پیشنهاد و درخواست می‌کردند که رسالت باید بر مردی صاحب جاه و مال و مقام نازل شود، نه انسانی فقیر و یتیم مانند حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم، آنگاه آیات اعلام داشت و معین کرد که جاه و ثروت، معیار بزرگی و کرامت انسان و استحقاق نایل آمدن به مناصب والا نیستند. و حطام دنیا به اندازه‌ای پست و حقیر است که خدا خواست آن را وسیله‌ای رفاه کافران قرار دهد و مؤمنان را از آن بی نصیب کند.

- برای تأکید همان حقیقت قبلی، داستان حضرت «موسی(ع) و فرعون» یادآور شده است، اینک می بینیم فرعون ستمکار به ملک و سلطنتش مغرور است و در مقابل حضرت موسی(ع) فخر فروشی می کند، همانطورکه رؤسای نادان قریش در مقابل حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم اظهار عزت می‌کنند، سپس نتیجه‌ای آن غرق شدن و نابودی شد.

- و سوره با بیان قسمتی از احوال و شداید آخرت و بیان حال شقاوتمندان محروم که در اعماق دوزخ به خود می پیچند، خاتمه یافته است.

یادداشت:

سوره زخرف از سور «حوامیم» است (حوامیم عبارت ازهفت سوره از قرآن عظیم الشأن که؛ با«حم» شروع می شوند و پشت سر هم قرار گرفته و همه از سوره های مکی آند.

«سوره حوامیم» عبارتنداز: (مؤمن، فصلّت، شوري، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف).

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه وتفسیر سورۀ « الزخرف»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده ومهربان

حم ﴿۱﴾

حاء میم. (مفهوم این حروف به الله معلوم است.)(1)

قابل یاد آوری است که: این دو حرف، از حروف مقطعه است.

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿۲﴾

قسم به این کتاب واضح (که حقایقش آشکار، و بیانگر حق و باطل).(۲)

«مبین:» آشکار و آشکار کننده.

«الْكِتَابِ الْمُبِينِ»: هدف از آن قرآن عظیم الشأن است که از الفاظ و عبارات روشنی فراهم آمده است و روشنگر عقائد و احکام الهی و مفاهیم والای اخلاقی است (ملاحظه شود: سورهای: مائده آیه: 15، یوسف آیه: 1، شعراء آیه: 2، نمل آیه: 1).

قرآن عظیم الشان که راه حق را از راه انحراف و گمراهی نمایان و جدا نموده و مایحتاج انسان را از قبیل احکام و دلایل شرعی بیان می‌کند.

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۳﴾

که ما آن را [به زبان] عربی [فصیح و گویا] گردانیدیم تا [در آن] تعقّل کنند.(3)

«لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» تا احکام آن را بفهمید و در معنی آن به دقت بنگرید و دریابید که اسلوبش استوار است و از دایره‌ای توانایی انسان خارج می باشد.

امام بیضاوی میفرماید: الله تعالی به قرآن قسم یاد کرده است که آن را قرآن عربی قرار داده است. و این بیان از جمله بدایع بلاغت به شمار می آید؛ زیرا قسم و مورد قسم با هم متناسبند. و یادآور این است که چیزی از آن والاتر نیست تا به آن قسم یاد شود، و چنین بیانی به بلیغ ترین و دقیق ترین وجه بر شرف و عزت قرآن دلالت دارد. (شیخ زاده ۲۸۸/۳.).

کلمۀ «قرآن» از ریشه «قرأ» مأخوذ وبه معنی کتاب خواندنی است. وکلمه «عربی» از «عرب» به معنی واضح و آشکار آمده است، یعنی قرآن به زبان عربی گویا و بدون ابهام بوده، و خصوصیت قرآن عظیم الشأن بمثابه یک کتاب آسمانی، آن است که روشن و روشنگر است. دارای مقام ومنزلت معنوی ومحتوی آن حکمت آمیز، استوار وپایدار است.

وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ﴿۴﴾

وهمانا این کتاب نزد ما درلوح محفوظ ثبت است که بلند مرتبه و پُراز حکمت است.(۴)

ابن کثیر گفته است: برای اینکه ساکنان زمین قرآن را دارای شرف عظیم بدانند، خدا شرف آن را درعالم بالا بیان کرده است؛ یعنی قرآن در لوح محفوظ نزد ما دارای مکانتی عظیم و شرف و فضلی فراوان است. (مختصر ۲۸۴/۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«أُمِّ الْكِتَابِ»: اصل هر کتابی، مراد لوح محفوظ است (ملاحظه شود سورۀ های: رعد: 39، سوره بروج: 22).

«عَلِيٌّ»: والا. در بالاترین مرتبه اعجاز است و ناسخ همه کتابهای آسمانی بوده و مقدّم بر جملگی آنها است.

«حَكِيمٌ»: مستحکم و خلل ناپذیر، پرحکمت. حاکم.

لمس قرآن کریم بدون وضوء:

علماء از این آیهِ کریمه و همچنان از (آیات:13- 14 سورۀ عبس) **«فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ١٣ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ١٤»** چنین استنباط نموده اند که شخص مسلمان نباید قرآن عظیم الشأن را بدون وضوء، لمس نماید زیرا فرشتگان، همه مصاحف و از جمله قرآن را در ملا اعلی بزرگ می دارند پس اهل زمین به این کار سزاوارترند، چراکه قرآن به‌سوی آن‌ها نازل شده و خطابش متوجه آنان است.

قرآن عظیم الشأن در(آیه : 79 سوره الواقعه) میفرماید:**«لا يَمَسُّهُ إلا الْمُطَهَّرُونَ»**

(که به آن دست نمی رساند مگر پاکان (فرشته‌ها). بناءً بر اساس این آیه مبارکه و برخی احادیث مانند: **«لا يمس القرآن إلا طاهر»**، یعنی: «قرآن را جز شخصی که پاک است، مساس نکند».

جمهور فقهاء و از جمله ائمه مذاهب اربعه و گروهی دیگر از علماء لمس کردن قرآن بدون وضوء را جائز نمیدانند، ولی هستند برخی دیگر از علماء مانند شیخ ابن تیمیة و ابن القیم و علمای مالکی مذهب و یک عده دیگری از علماء که: لمس قرآن را بدون وضوء جائز میدانند، ولی برای خروج از خلاف بهتر است که قرآن را بدون وضوء لمس نکرد، اما قرائت قران بدون وضوء و بدون لمس کردن مصحف هیچ اشکالی ندارد.

لمس قرآن که در غلاف باشد:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم، اکثریت علماء لمس قرآن کریم را برای کسی که وضوء ندارد یا بروی غسل واجب است بدون حایل جایز نمی دانند، پس بر طبق این رای استفاده از پلاستیک از هر جنس و رنگی که باشد مانعی ندارد زیرا حایل است. ولی بنظر می رسد که حتی دست زدن بدون حایل نیز جایز باشد زیرا دلیلی که برای منع اینکار وارد است یا صحیح نیستند یا اینکه مربوط به قرآن نمی شوند.

اما حمل قرآن بصورت دائم مادامیکه به مکانهای نامناسب همچون دستشویی و امثال آن برده نشود ممانعتی ندارد، ولی توصیه میشود چنین کاری صورت نگیرد زیرا ممکن است انسان گاهی درشرایطی قراربگیرد که ناخواسته به قرآن بی حرمتی صورت گیرد.

استدلال علمای که به عدم لمس قایلند:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم لمس قرآن نزد امام مالک، امام شافعی امام احمد و جمهور علماء بدون وضوء جایز نیست و به آیۀ ذیل استدلال نموده اند: **«لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»** (سورۀ واقعه 79) یعنی: و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان حکم خویش را به حدیث ذیل استناد می سازند **«لا یمس القرآن الا الطاهر»** (البانی آنرا در الارواء 1/158 صحیح دانسته و برخی علماء آنرا ضعیف میدانند.) یعنی: قرآن را جز طاهر (از بی وضویی و شخص جنب) لمس نمی کند.

ولی آنعده از علمای که: دست زدن به قرآن را بدون وضوء را جایز می دانند، و دلایل مانعین لمس قرآن کریم بدون وضوء را چنین جواب داده اند: اگر ضمیر (یمسه) به قرآن برگردد، شکی نیست که این رای (دست نزدن به قرآن بدون وضوء) صحیح است ولی اکثر مفسرین آن ضمیر را به «لوح محفوظ» که در آسمانهاست نسبت داده و گفته اند که **«المطهرون»** منظور ملائکه است. زیرا اگر به آیات ماقبل توجه کنیم این امر را متوجه میشویم: **«إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ* فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ* لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»** (واقعه 77-79) یعنی: که آن، قرآن کریمی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند [= دست یابند].

طوریکه علامه عبدالرحمن سعدی در کتاب تفسیرخود می نویسد: **«فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ»** در کتابی نگاشته شده است که از چشم و دید خلق پنهان و پوشیده است و این کتاب پنهان لوح محفوظ می باشد. یعنی این قرآن در لوح محفوظ نوشته شده است و نزد خداوند و فرشتگانش در ملاء اعلی مورد بزرگداشت است.

و احتمال دارد منظور از کتاب پنهان کتابی باشد که در دست فرشتگانی است که خداوند آن ها را با وحی و رسالت خویش پایین می فرستد. منظور این است که این کتاب از نگاه و دسترس شیطان ها پنهان است و آن ها قدرتی برای تغییر دادن و افزودن به آن یا کاستن از آن را ندارند.» و نیز مؤید این اینکه منظور لوح محفوظ است نه قرآن، آیات زیر است: **«فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ* مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ* بِأَيْدِي سَفَرَةٍ* كِرَامٍ بَرَرَةٍ»** (عبس 13-16) یعنی: درالواح پرارزشی ثبت است،الواحی والا قدرو پاکیزه، به دست سفیرانی است والا مقام و فرمانبردار و نیکوکار!» پس منظور در آیه ی **«لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»** (واقعه 77)، قرآن نیست بلکه لوح محفوظ است.

و اگر هم فرض بداریم که منظور قرآن است، می گوییم؛ لفظ «طاهر» از الفاظ مشترک است چنانکه هم بر مومن اطلاق می شود و هم بر کسی که از حدث اکبر (جنب) طاهر است اطلاق می شود، و نیز بر کسی که طاهر از بی وضویی است نیز اطلاق می شود.

و اگر بر قواعد اصولی تعیین کنیم، متوجه می شویم منظور از "طاهر" در اینجا، غیر مؤمن است یعنی مشرکان حق ندارند آنرا لمس کنند. حدیث صحیح در این باره: «المؤمن لا ینجس» (بخاری) یعنی: مؤمن نجس نیست. و در مورد مشرکان: **«انما المشرکون نجس»** (سوره توبه: آیه: 28).

و اما حدیثی که برای نفی دست زدن بدون طهارت آمده است، ضعیف است و حدیث ضعیف حجت نیست.

و این مذهب امام ابوحنیفه و داؤد ظاهری و ابن عباس و ابن حزم و جماعتی از سلف است و ابن منذز نیز این رای را اختیار کرده است. والله اعلم
پس بنظر می رسد که چون رای دوم ارجح است، برای خواندن قرآن، چنانکه قرآن در دست گرفته باشید یا روی لحد قرار گرفته باشد و یا از روی مونیتور خوانده شود، (فرقی ندارد) نیاز به وضوء ندارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ﴿٥﴾

آیا به خاطر آنکه شما قومی اسرافکار هستید، پند [قرآن] را از شما باز گردانیم؟(۵)

«أفنضرب عنكم»: آیا از شما باز داریم ؟ آیا از شما بدور و منصرف داریم؟

«صفحا»: اغماض،اعراض و رو گردانی.

مفسر مشهور جهان اسلام تابعی جلیل القدر قتادة بن دعامة (61هـ - 118 هـ، 736 - 680 م) که به تأسف در مرض طاعون وفات یافت والله تعالی غریق رحمتش کند، در تفسیر این آیۀ مبارکه مینویسد: «به الله قسم؛ اگر در آن هنگام که اوایل این امت، قرآن را رد کردند، قرآن از میان شان برداشته میشد، آن ها هلاک می شدند اما خداوند متعال به آنان با رحمت خویش بازگشت و نزول قرآن را بر آنان استمرار داد و در مدت بیست سال - یا به مدتی که خواسته بود - آنان را به سوی قرآن فراخواند». (تفسیر کبیر ۱۹۵/۲۷).

ابن کثیر میفرماید: «قتاده در این سخن به معنایی ظریف و دقیق اشاره کرده است زیرا او می‌گوید: باری تعالی از لطف و رحمتی که بر این امت دارد، دعوت شان به سوی خیر و اندرز حکیمانه را که همانا قرآن است - فرونگذاشت، هر چند آنان از حد گذشته و از این دعوت رویگردان بودند بلکه پیوسته آنها را به سوی آن فراخواند تا کسانی را که هدایت شان را مقدرنموده، به وسیله آن هدایت کند و برکسانی هم که شقاوت وگمراهی را مقدر کرده، حجت را تمام نماید». (مختصر ۲۸۵/۳).

خواننده محترم !

اگر تأریخ أنبیاء را مطالعه و ورق بزنیم، به وضاحت در خواهیم یافت که؛ همه أنبیاء توسط دشمنان جاهل خویش مورد استهزا وتمسخر قرار گرفته اند، ولی این استهزاء هیچ وقت مانع کار تنویری ورساندن وحی اسمانی ورسالت الهی به سمع مردم نشده، انبیا همیشه با کار خستگی ناپذیرخویش وبادر نظرداشت همه اهانات ها واستهزاء ها در میان مردم می رفتند، واِتمام حُجَت می کردند.

آنان از جود چند نفر مزاحم واستهزاء کار، احمق وجاهلی ترس و حراسی نداشتند وبه کار و رسالت خویش ادامه می دادند، در این هیچ جای شکی نیست که: همین عامل استهزای، مرسلین الهی، موجب، هلاکت و نابودی آن قوم گردیده است.

وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ﴿٦﴾

و چه بسیار پیغمبران را در میان امت‌های پیشین فرستادیم.(۶)

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴿٧﴾

و هیچ پیامبری به نزد آنان نیامد مگر آنکه او را استهزا کردند(7)

مفسرصاوی فرموده است: این بیان برای تسلی خاطر پیامبر صلّی الله علیه و سلّم است؛ یعنی ای محمد! غم مخور و افسرده خاطر مباش، امری که برای تو پیش آمده است، برای پیامبران قبل از تو نیز پیش آمده بود.(صاوی ۴۴/۴.)

«مَا يَأْتِيهِمْ...»: اشاره به این حقیقت است که مخالفتها و مسخره‌کردنها مانع این نشده است که خداوند متعال ارسال پیغمبران را قطع کند، و مؤمنان راستین هم بدانند که این رویگردانی های از حقّ و مبارزه با آن، و شکنجه خوبان و تمسخر ایشان، سابقه طولانی در تاریخ انبیا و رسول دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ﴿٨﴾

ما كساني را كه نيرومندتر از اينها بودند هلاك كرديم، و نمونه‌هايى از عذاب پيشينيان گذشته است.(8)

امام فخررازی گفته است: کفار قریش در زمینه‌ای کفر و تکذیب همان راه و روشی را پیش گرفته بودند که کفار قبل از آنها پیش گرفته بودند. پس باید از مصیبتی که بر آن ملت‌ها نازل شد برحذر باشند؛ چرا که ما وضع آنها را برایشان مثل زدیم.(تفسیر کبیر ۱۹۵/۲۷)

«بَطْشاً»: نیرومندی، دلیری. حمله و یورش. تندی و تیزی.

«مَثَلُ»: سرگذشت. نمونه زندگی.

«مِنْهُمْ»: از قریشیان و مکّیان.
خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (9 الی 25) در باره نعمتهای الله ، انواع دروغ پردازیها و چیزهای باطل بی با وران و رد آنها بحث بعمل آمده است .

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٩﴾

و اگر از آنان بپرسى آسمان ها و زمين را چه كسى آفريده است؟ مسلماً مي‌گويند: خداوند قادر و دانا آنها را آفريده است. (٩)

در این هیچ جای شکی نیست که: مشرکان آفریدگار آسمان و زمین را الله تعالی می دانستند ولی زمانیکه بحث عبادت در میان می آمد، بت ها رامورد پرستش خویش قرار می دادند.

«لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ اَلْعَزِيزُ اَلْعَلِيمُ» قطعاً خواهند گفت: تنها خدا آنها را آفریده است، که در ملکش مقتدر است و به مخلوقش آگاه است. قرطبی گفته است: پذیرفته‌اند که خلق و ایجاد از آن او می باشد، اما به خاطر نادانی و سفاهت، دیگری، را در عبادتش انباز و شریک قرار می دهند. (تفسیر قرطبی ۶۴/۱۶).

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴿١٠﴾

همان خدايى كه زمين را محل آسايش شما بندگان قرار داد و در آن راه ها قرار داد تا شايد راه يابيد. (١٠)

«مَهْداً»: گاهواره. مکان آماده. (ملاحظه شود: مجمع‌البیان الحدیث)

و به وسيله اين راهها به مقاصد دين و دنيا، چون علم تجارت و سياحت و امور ديگر آشنا و هدايت شويد.

قابل یاد آوری است که: زمین به خودی خود قابل سکونت نبود، ولی پروردگار با عظمت آنرا برای استفاده انسان ها مهار و آماده ساخت وبشکل عام هدف از خلقت زمین وآسمان همانا استفاده وبهره‌گیری انسان است.

وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١١﴾

وآن ذاتى كه از آسمان آبى فرستاد به مقدار معين، وبه وسيله آن سرزمين مرده را حيات بخشيديم، شما نيزاين گونه (ازقبرها) بيرون آورده ميشويد.(11)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«بِقَدَرٍ»: به اندازه لازم. به مقدار معيّن. بيضاوی گفته است: يعنی به ميزانی كه مفيد باشد نه زيان بخش. (تفسير بيضاوی ۱۷۷/۲).

«أَنشَرْنَا»: زنده گردانديم (ملاحظه شود سورۀ: انبياء آيه: 21).

يعنی فرستادن آب از آسمان به مقدر معينی است؛ نه آن را طوفانی مي سازد كه غرق كند و نه ناچيز می نمايد كه نيازهای زندگی را برطرف كرده نتواند. به وسيله باران، زمين خشک را سرسبز می نمايد و انواع ميوه ها و سبزيجات را بيرون می آورد كه شما و چار پايان شما از آنها استفاده می نماييد. همچنان كه پروردگار بزرگ زمين مرده را زنده می سازد، به همان گونه مرده ها را زنده می نمايد و از قبرهای شان برای حساب بيرون می آيند.

وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ﴿۱۲﴾

و آن ذاتی كه همه زوجها را آفريد، و براي شما از كشتيها و چهار پايان مركب هائي قرار داد كه بر آن سوار شويد.(12)

«الأَزْوَاجَ»: جفتها. مراد نرها و ماده‌ها و مثبتها و منفيها و بالاخره همه جنسهای مخالف است. (ملاحظه شود: يس: 36).

حضرت ابن عباس(رض) گفته است: «الأزواج» يعنی اصناف و انواع از قبيل شيرين و ترش، و سفيد و سياه و نر و ماده. (حاشيه‌ای جمل ۷۷/۴.)

ابن كثير در تفسير ايۀ مباركه: **«وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ اَلْفُلْک وَ اَلْأَنْعٰامِ مٰا تَرْكَبُونَ»** می نويسد: يعنی آن را برايتان مسخر و رام كرده است تا گوشت آنها را بخوريد و بر پشت آنها سوار شويد. (مختصر ۲۸۵/۳).

لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿۱۳﴾

تا بر پشت آنها به خوبي قرار گيريد، سپس نعمت پروردگارتان را هنگامي كه بر آنها سوار شديد متذكر شويد، وبگوئيد پاك و منزه است آن ذاتی كه اين رابرای ما مسخر ساخت و گرنه ما توانائي آن را نداشتيم. (۱۳)

«لِتَسْتَوُوا»: تا مستقرّ گرديد و جا خوش كنيد.

«مُقْرِنِينَ»: توانايان. به زير فرمان درآورندگان و نگاه‌دارندگان.

وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿۱۴﴾

و يقيناً ما به سوی پروردگارمان باز می گرديم (۱۴)

«مُنقَلِبُونَ»: برگردندگان (ملاحظه شود: اعراف / 125، شعراء / 50).

«وَ إِنَّآ إِلَي رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ»: اين آيه اشاره دارد به اينكه: بعد از اين جهان معاد و محاسبه در ميان است و نبايد هنگام سوار شدن بر مركبهای وداشتن زرق و برق دنيا وسيله غرور شمرد. و تكبر نمود.

در اين آيه مباركه درس واضحی برای ما انسان ها كه؛ هنگام استفاده و بهره‌گيری و بهره مندی، از نعمت هاي الهی بايد همراه ياد الله و تشكّر از او باشد (نه سبب غرور و غفلت) زيرا اعتراف به عجز، خود نمونه‌ای از شكر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حدیث شریف به روایت ابن عمر(رض)آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در هنگام سفر ـ چون سوار مرکب خویش می شدند ـ سه بار تکبیر گفته و آنگاه می خواندند: «سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ﴿13﴾ وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ﴿14﴾ [الزخرف: 13-14]

سپس چنین دعا می‌کردند: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوَى وَمِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَى اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الأَهْلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمَنْظَرِ وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ فِي الْمَالِ وَالأَهْلِ». «بارالها! ما در این سفر خواهان نیکی و تقوی و عملی هستیم که باعث خشنودی تو باشد. بار الها! این سفر را برای ما آسان بگردان و دوری راه را برای ما نزدیک کن. ای الله! تویی همراه ما دراین سفر،و تو جانشین ما در خانواده هستی. بارالها! از مشقت های سفر، و دیدن مناظرغم انگیز، و تحول ناگواردر مال و خانواده به تو پناه میبرم».

و زمانیکه از سفر به نزد خانواده خویش باز میگشتند، می‌گفتند: «آیبون تائبون إن‌شاءالله عابدون لربنا حامدون». «توبه کننده بازگشت کرده‌ایم و اگر خدا بخواهد برای او ـ که پروردگارما است ـ عبادتگر و ستایشگریم». گفتنی است که خداوندأ در سوره «هود/41»، دعای دیگری را برای ما بر زبان نوح علیه السلام تعلیم داده است که چون به کشتی سوار میشویم، باید آن دعا را بخوانیم و آن این دعاء است: **«بِسۡمِ ٱللَّهِ مَجۡرِىٰهَا وَمُرۡسَىٰهَآ إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ»** (سورۀ هود:41).

وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾

آنها براي خداوند از بندگانش جزئی (مانند فرزند و شریک) قرار دادند، راستی که انسان بس ناسپاس آشکار است(15)

امام بیضاوی مفسر مشهور جهان اسلام درتفسیر آیۀ مبارکه:**«ٱلۡإِنسَٰنَ لَكَفُورٞ مُّبِينٌ»** مینویسد: یعنی کفر و ناسپاسیش آشکار است؛ زیرا نسبت دادن فرزند به خدا از فرط نادانی ناشی میشود و مقام خدا را تحقیر میکند. (بیضاوی ۲۷۷/۲).

هدف از جزء در اینجا، فرشتگانند زیرا مشرکان ایشان را دختران خدای سبحان میپنداشتند و فرزند جزئی از پدرش میباشد چنان که در حدیث شریف آمده‌است: «فاطمة بضعة منی: فاطمه پاره تن من است». «به راستی که انسان بس ناسپاسی آشکار است» زیرا او آشکارا منکر نعمتهای خداوند جلّ جلاله بر خود می‌شود و از آنجا که نعمتهای خداوند جلّ جلاله بر بنده بسیار واضح و آشکار است، انکار آنها نیز دروغی بس آشکار می‌باشد چنانکه این گروه نادان ـ هنگامی که به باری تعالی نسبت فرزند را دادند ـ همین دروغ بزرگ را در میان آوردند. (تفسیر انوار القرآن).

أَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ ﴿١٦﴾

(ای مشرکان) آیا خدا از مخلوقات خود بر خویش دختران را انتخاب کرده و برای شما پسران را برگزیده است؟ (۱۶)

ابن کثیر فرموده است: این شدید ترین اعتراض به آنها است.(مختصر ۲۸۶/۳.)

«إِتَّخَذَ»: برگزیده است. برگرفته است.

«أَصۡفَاكُمۡ»: برای شما انتخاب کرده است (ملاحظه شود سورۀ: اسراء:40)

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ﴿١٧﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حالی که چون یکی از آنان را به آن چه برای رحمن مثل زده است، مژده دهند، چهره‌اش از فرط ناراحتي سياه مي‌شود، و مملو از خشم ميگردد! (١٧)

امام فخررازی در تفسیر خویس مینویسد که: هدف از آیۀ مبارکه یادآوری کم عقلی وحماقت و خیره سری آنها می‌باشد؛ چون موجودی که تا این حد نقص و ننگ به شمار می‌آید، چگونه جایز است آن را به خدا نسبت داد؟ روایت شده است که به یک عرب خبر دادند که زنش دختر زائیده است، پس خانه‌ای را که زنش در آن بود ترک نمود. (تفسیر کبیر ٢٠١/٢٧).

«ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلاً»: برای خداوند مهربان همسان و همانند می‌سازد. چرا که فرزند از جنس والدین خود و نظیر و شبیه ایشان در جنسیّت است. برای خداوند مهربان مثال می آورد و مثل می زند.

«كَظِيمٌ»: پرازخشم ولبریز ازغم واندوه (ملاحظه شود: یوسف:84، نحل: 58).

أَوَمَنْ يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ﴿١٨﴾

آیا کسی که به زیب و زیور پرورش یافته و در وقت خصومت و مجادله نمی تواند مقصود خود را آشکار و اثبات کند (به الله نسبت می دهند؟).(18)

«الْحِلْيَةِ»: زینت. زیور.

«يُنَشَّأُ»: پرورش می یابد.

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر دکتور علی صابونی در تفسیر آیۀ مبارکه **«وَ هُوَ فِی اَلْخِصٰامِ غَيْرُ مُبِينٍ»** می نویسد: «یعنی زن به سبب نقص عقلش، وقتی به استدلال بپردازد و سخن بگوید، نمی‌تواند دلیل و حجت خود را کامل بیان کند و خیلی کم زنی را می یابی که سخن را خراب نکند، و معانی مبهم و درهم نیاورد، پس چگونه می توان موجودی را با این نقایص به خدا نسبت داد؟» (التسهیل ٢٦/٤).

همچنان ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید: «زن در ظاهر و باطن ناقص است. نقص ظاهرش را با به کار بردن زیورآلات جبران می‌کند.

شاعر گفته است: **و ما الحلی إلا زینة من نقیصة یتمّم من حسن إذا الحسن قصّرا**

«زیور جز آراستن و خود آرایی چیزی نیست. وقتی حسن و نیکی کم شود، زیور حسن را تکمیل می‌کند».

اما ضعف معنویش عبارت است از این‌که از انتقام‌جویی ناتوان است. همانطور که وقتی مردای مژده‌ای تولد دخترش را به او دادند گفت: «فرزندی نیک نیست، کمک و نصرتش گریه می باشد و نیکیش دیبا». (مختصر ٢٨٧/٣).

همچنان آیه کریمه دلیل رقت طبع زن و غلبه عاطفه وی بر عقلش و میل و گرایش وی به تجمل و لطافت است. همچنین آیه کریمه دلیل بر آن است که پوشیدن طلا و ابریشم برای زنان مباح و برای مردان حرام می‌باشد.

استفاده از طلا و نقره برای مرد:

در اصل آراستن با طلا برای مردان حرام است، همانطورکه پوشیدن ابریشم برای آنان حرام می باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابوداؤد و غیره از علی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ روایت کرده اند که گفت: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنَّ هَذَيْنِ حَرَامٌ عَلَى ذُكُورِ أُمَّتِي»: «این دو (طلا و ابریشم) برای مردان امتم حرام هستند»(ابوداود 4057)

ترمذی از ابو موسی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ روایت کرده که گفت: پیامبرصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أُحِلَّ الذَّهَبُ وَالْحَرِيرُ لِإِنَاثِ أُمَّتِي وَحُرِّمَ عَلَى ذُكُورِهَا» «طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال شده اند و برای مردان امتم حرام شده اند».

در صورت نیاز، مباح است؛ چنانچه که صاحبان سنن روایت کرده اند که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عرفجه بن أسعدرَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ وقتی بینی اش قطع شد، اجازه داد که از بینی طلایی استفاده کند. (ابو داود 4232)

فقها گفته اند که گروهی از صحابه دندانهای خود را با نوارهای طلایی بستند تا نیفتند، چون این کار به معنای گذاشتن بینی طلایی است.

ابوالخطاب (المغنی ابن قدامة 18/1) می گوید: پوشاندن نوک شمشیر با طلا ممانعتی ندارد، چون شمشیر عمررَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ در زیوراتی طلایی بود؛ چنان که امام احمد گفته است. (فضائل الصحابة 256/1(325).

ترمذی از مزیده عصری رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز فتح مکه در حالی وارد شد که شمشیرش با طلا و نقره آراسته شده بود. (ترمذی 1690)

اما الماس ظاهراً حرام نیست چون نص در مورد طلا آمده نه در مورد چیزی دیگر؛ امّا زیورات از قبیل: الماس گران بها، لؤلؤ و جواهرات گران قیمت مثل: پلاتین و مانند آن برای مردان مکروه می باشد، چون ازجمله اسراف به شمار می رود که نیازی به آن نیست، و با این کار قلب فقرا شکسته میشود.

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ﴿١٩﴾

و فرشتگان را که بندگان پروردگار مهربان هستند، مؤنث قرار دادند. آیا در وقت آفریدن آنان حاضر بودند؟ این گواهي آنها نوشته مي شود و از آن بازخواست خواهند شد! (١٩)

مفسران گفته اند: خدا در مورد کفار عرب سه سخن را بازگفته است:

اول، اینکه آنها فرزند را به خدا نسبت دادند.

دوم، اینکه دختران را به او نسبت داده‌اند.

سوم، اینکه بدون دلیل و برهان بر مؤنث بودن فرشتگان گواهی داده‌اند. اما قرآن آنان را در این سخنان تکذیب کرده است. بعد از آن گمراهی وبهتانی دیگر افزودند وگمان بردند که این امرخدا را راضی و خشنود می‌کند. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

شأن نزول آیهٔ 19:

943- ک: ابن منذر از قتاده روایت کرده است: گروهی از منافقان می‌گفتند: خدا با جن خویشاوندی کرد، از این وصلت فرشتگان پیدا شدند. پس خدای بزرگ آیهٔ **«وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثاً»** را نازل کرد.

وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴿٢٠﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنان گفتند: اگر پروردگار مهربان میخواست ما فرشتگان را عبادت نمیکردیم، آنان هیچ اطلاع ودلیلی به این ندارند. و ایشان جز از حدس و تخمین، سخنی نمی‌گویند. (۲۰)

«يَخْرُصُونَ»: تخمین می زنند و ناسنجیده می گویند.

قرطبی گفته است: و این سخن از جانب آنها گفته‌ی حق است و از آن قصد باطل و ناروا شده است؛ چون همه چیز به اراده‌ای خدا اتفاق می‌افتد و مسلم است مشیت، غیر رضایت است و استدلال به مشیت درست نیست؛ چون اگر آنها به جای بت ها خدا را پرستش می‌کردند، می دانستیم خدا آن را از آنان اراده کرده است. (تفسیر قرطبی ۷۳/۱۶).

أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ﴿۲۱﴾

آیا به آنان پیش از آن [قرآن] کتابی داده ایم که بدان تمسك می جویند.(21)

امام فخر رازي گفته است: یعنی آیا چنان گفتار ناروایی را در کتابی منزّل قبل از قرآن یافته اند تا بر آن تکیه کرده و به آن استدلال کنند و آن را دست‌آویز قرار دهند؟ (تفسیر کبیر ۲۰۶/۲۷).

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ ﴿۲۲﴾

بلکه آنها مي‌گویند ما پدران خود را بر دینی یافته‌ایم و ما بر نقش قدم آنها روان و راه یافته‌ایم. (۲۲)

ابو سعود گفته است: أُمَّةٍ یعنی آیین و طریقه، و از این‌رو به امّت موسوم شده است که به سویش رومی‌آورند. (ابو سعود ۴۲/۵).

باید یاد آور شد پیروی ونقش قدم برداشتن به آداب و رسوم و عقاید نیاکان در صورتیکه مستند به کتاب آسمانی وسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم نباشد محکوم است. در ضمن باید گفت: گذشتگان و نیاکان که سنّت های غلط را اساس و پایه گذاری کرده‌اند، نباید فراموش کنند که مسئول خطاء و اشتبهات راکه نسل های بعدی به پیروی آن، مرتکب میشوند نیز مسؤل میباشند.

وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ ﴿۲۳﴾

و همچنین ما هیچ رسولی پیش از تو در هیچ شهر و دیاری نفرستادیم جز آنکه اهل ثروت و مال آن دیار به رسولان گفتند که ما پدران خود را بر دین و عقایدی یافتیم و از آنها البته پیروی خواهیم کرد. (۲۳)

امام بیضاوی در این مورد می نویسد: آیه خاطر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را تسلی داده و نشان مي دهد که تقلید در چنین مواردی، گمراهی در دین است و نیاکان آنها سندی قابل ملاحظه و قابل اعتماد نداشته اند.

از این‌رو مترفین را مخصوصاً ذکر کرده است تا نشان دهد که ناز و نعمت و حب بطالت وتنبلی، آنها را از دقت وتأمل بازداشته وبه سوی تقلید کورکورانه منحرف کرده است. (تفسیر بیضاوی ۱۷۸/۲).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«كَذٰلِكَ»: به همین منوال. همین گونه. یعنی مشرکان در همه ادوار تاریخی، زمانیکه ازارایه برهان واوردن حجّت عاجز وناتوان می شوند، سلسله خصومت با حقیقت را جنبانده‌اند، و دست به دامان تقلید زده‌اند.

«أُمَّةٍ»: دین و آئین.

«مُقْتَدُونَ»: اقتداءکنندگان. پیروی کنندگان. مقلّدان.

بناءً پیروی از افکار وعقاید پیشینیان قابل بازنگری و بررسی است و اقتدای مطلق و بی‌چون و چرا در فهم منطق قرآن وسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم، معني ندارد.

عبدالعزیز بن محمد نَسَفی معروف به عزیزالدین نسفی یکی از عرفای مشهور سده هفتم هجری میفرماید: «این آیه، تسلیت و دل جوئی از رسول الله صلی الله علیه وسلم است، با بیان این‌که: تقلید از پدران آفتی قدیمی و ریشه‌دار است و به قوم ایشان محدود نمی شود». همچنین این آیات، دلیل بطلان واضح برتقلید در عقاید و اصول دین می باشد.

تقلید چیست؟

«تقلید یعنی انقیاد و خضوع بدون اختیار و نیز احاطه تفویض و پیروی بدون نظر و استدلال. گفته شده: **قَلَّدَ فلان فلاناً** یعنی از او بدون هیچ‌گونه حجت و دلیلی پیروی نمود.» (ابن منظور، لسان العرب، مادة قَلَّدَ، ج 3، ص 365.) «جعل القلادة فی العنق»، به معنی گذاشتن قلاده در گردن است که از قلاده گرفته شده است که شخص به وسیله آن تقلید می‌کند و تقلیدُ الهدی فی‌الحج یعنی قلاده را در گردن قربانی گذاشتن و بردن آن به حَرَم برای قربانی کردن.) (شوکانی، ارشاد الفحول، صفحه 239./ زحیلی، اصول الفقه الاسلامی، جلد 2، صفحه 1148.).

در معجم لاروس نیز معنی فوق به طور جامع بیان می‌شوند: **التقلید:** اتباع و پیروی از کسی بدون نظر و تأمل در دلیل آن. **والتقلید:** پیروی شخص از دیگری در اعمال و سلوکش. (معجم لاروس، باب قَلَّدَ.)

و باب آن به صورت **قَلَّدَ** (ماضی)، **يقَلِّدُ** (مضارع) و **تقلید** (مصدر) صرف می‌شود و کلمات الاقتداء، الاتباع، الاستصواب دارای معنی لغوی یکسان هستند و معنی اصطلاحی آن‌ها متفاوت است.

معنای اصطلاحی تقلید:

تعریف برگزیده از مجموعی تعاریف به تعریف ارایه شده امام شوکانی اکتفاء میداریم: «هو قبول رأي من لاتقوم به الحجة بلاحجة»(تقلید قبول دیدگاه بدون دلیل از کسي است که دلیلی بر آن ارائه نداده است.) و یا «العمل بقول الغیر من غیر حجة» (عمل به گفته کسی بدون دلیل می باشد). (شوکانی، ارشاد الفحول، جلد 2، صفحه 239.)

فواید حاصله از این تعریف:

1. خارج شدن عمل به قول رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که تقلید محسوب نمی شود؛ زیرا اساساً قول، فعل و تقریر ایشان حجت است و عمل به سنت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که از جملهٔ ادلهٔ استنباط و احکام است و تقلید محسوب نمی‌شود.
2. قبول روایت، آنچه راوی از کسی که قول او حجت است، روایت کند، تقلید محسوب نمیگردد. (حلیمه بوکروشه، مجلة الأمة، شماره های 90 و 91، صفحه 107.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

زیرا در صورت حجت بودن روایتش، به گفته‌ای استناد می شود که حجت است و روایت راوی ثقه فقط ارتباطی بر اخذ قول حجت است که در این حالت قبولش تقلید محسوب نمی‌گردد.

تعریف آمدی: نیز همانند تعریف شوکانی است: «التقلید هوالعمل بقول الغیر من غیرحجة ملزمة.» (آمدی، الأحکام فی اصول الأحکام، ج 4، ص 227.»

3. همچنین ایشان در کتاب القول المفید في أدلة الاجتهاد والتقلید میفرماید: عمل به اجماع نیز جز تقلید محسوب نمی شود. با توجه به اینکه اجماع، جزء ادلهٔ استنباط احکام است، پس استناد به آن تقلید محسوب نمی شود.(نک: شوکانی، القول المفید فی ادلة الاجتهاد والتقلید، ص 54 تا 62.)
4. امام شوکانی بر این باور است که استفتاء عوام از مفتی باید با فهم دلیل و استدلال مفتی باشد و در صورت فهم عامی از دلیل مجتهد، عمل عامی را نمی‌توان تقلید دانست؛ زیرا در این حالت، عامی به دلیل شرعی عمل نموده نه قول مجتهد؛ پس تقلیدی انجام نگرفته است.
5. استناد قاضی به شهادت شهود نیز تقلید محسوب نمیگردد؛ زیرا تقلید، قبول قول بدون دلیل است وشهادت شهود جزء ادلهٔ حقوقی محسوب میگردد.

ابن تیمیه و غزالی- رحمهماالله- تقلید باطل را چنین تعریف می‌کنند: «التقلید الباطل المذموم هو قبول قول الغیر بلا حجة.» (تقلید باطل مورد نکوهش قبول دیدگاه دیگران بدون دلیل است.). (ابن‌تیمیه، مجموع الفتاوی، ج 15، ص 15./- غزالی، المنخول، صفحه 472.)

پس اگر قبول قولی از روی ادله شرعی باشد، مذموم و باطل نیست؛ بلکه جایز و حتی بنابر دیدگاه علمایی همچون شوکانی واجب است.

امام غزالی در ذیل تعریف برگزیده خود می نویسد: قبول قول رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابهش نیز اگر قائل به حجیت آن باشیم، تقلید محسوب نمیشود.

تقلید از مذاهب أربعه:

قبل از همه باید گفت که: بنابر قول جمهور، هیچکس ملزم به تقلید از امام و مذهب خاصی نیست، ولی اگر شخصی عامی یا عالمی که اهلیت اجتهاد را ندارد ملزم به اتّباع است و در صورت ضرورت می تواند تقلید کند؛ و در این راستا اثبات گردید که التزام به مذهب معین واجب نیست و شخص می‌تواند بنابر اجماع صحابهٔ کرامش از هرکس که قولش را مطابقت شریعت ببیند تبعیّت نماید و چنان‌چه در این چارچوب، دلیل قوی‌تر از امام مقلَّدَش را یافت، وظیفه دارد به این دلیل قوی تمسک جوید و از تعصب بی‌جا و خروج از حق و حقیقت جلوگیری نماید. با این اوصاف افرادی قائل به وجوب التزام به مذهب معیّن و مدوّن از جمله مذاهب اربعه که مدارس فقهی بزرگ، جامع، مستدل، منظم و با پیروان بسیار زیاد می‌باشند.

دیدگاه ائمه اربعه درباب تقلید از آن‌ها:

اقوال امام ابو حنیفه(رح) و شاگردش امام ابو یوسف:

امام صاحب ابو حنیفه (رح) در اصل از افغانستان می باشد. جدش مرزبان در زمان خلافت حضرت عمر (رض) به دین اسلام مشرف شد وی سپس به کوفه آمده و در آنجا اقامت گزید. امام ابوحنیفه (رح) در سال 80 هجری در کوفه در زمان خلافت عبدالملک بن مروان بدنیا آمد، و در سال 150 هجری در بغداد وفات یافت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام أعظم أبوحنیفه(رح) میفرماید: «این رأی و نظر من است، پس هرکس نظری بهتر از نظر من را داشته باشد، آن را قبول می‌کنیم.» (ابن‌تیمیه، مجموع الفتاوی، 211/20.)

ابن‌قیم، ازامام ابوحنیفه وامام ابویوسف؛ نقل کرده که آنان می‌گویند: «برای هیچکسی حلال و جایز نیست که از ما تقلید کند و رأی و نظر ما را بپذیرد، مگر زمانی‌که از ادلهٔ آن آگاه باشد.» (شوکانی، القول المفید فی ادلة الأجتهاد والتقلید، صفحه 88.)

همچنین می‌فرماید: «هرگاه سخن من با کتاب خدا و سنت پیامبرصلی الله علیه وسلم مخالفت داشت، آن را ترک کنید.» (آلبانی، روش نماز پیامبر ج، صفحه 16 به نقل از (الایقاظ ص150 و آن را به امام احمد/ نیز نسبت داده است.)

اقوال امام مالک (رح):

ابوعبدالله مالک بن انس بن مالک بن ابی‌عامر بن عمرو بن حرث بن عثمان بن جثیل بن سعد بن ذی اصبح اصبحی متولد سال (90، یا 93، یا 95 در مدینه به دنیا آمده و در سال 179 وفات نموده است).

امام مالک (رح) میفرماید: «من انسانی هستم که هم به حق اصابت می‌کنم و هم خطاء، پس قول و نظرم را با کتاب و سنت بسنجید. هر آنچه که با کتاب و سنت موافق باشد، آن را بگیرید و به آن عمل کنید و هر آنچه که با کتاب و سنت موافق نباشد، آن را رها کنید و به آن عمل ننماید.» (ابن‌تیمیه، مجموع الفتاوی، 211/20. / - شوکانی، القول المفید فی ادله الأجتهاد و التقلید، 42./- شوکانی، ارشاد الفحول، 243/2 به نقل از ابن حزم.)

روایت است امام مالک (رح) در نزدیکی مرگش میفرمود: دوست داشتم به خاطر هر مسئلهٔ که با رأی خود، حکم آن را بیان کرده‌ام، تازیانه‌ای به من زده شود؛ زیرا صبر و تحمل تازیانه آن جهان را ندارم. (شوکانی، ارشاد الفحول، 466/2.) و نیز گفته است: «به جز سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم سخن کسی دیگر از انسان‌ها چنین نیست که حتماً پذیرفته شود؛ بلکه می توان سخنش را پذیرفت یا ترک کرد.» (ناصرالدین آلبانی، روش نماز پیامبرصلی الله علیه وسلم، ترجمه عبدالله ریگی احمدی، صفحه 17./- آلبانی آن را به امام احمد نیز نسبت می دهد نک: مسائل الإمام أحمد، 276.).

خواننده محترم!

امام مالک میفرمایند: از چهار کس علم فرا نگیرید: از نادان و از صاحب بدعتی که مردم را به بدعت خود دعوت می‌کند و از دروغگو اگر چه بر پیامبر دروغ نمی بندد و از عالمی که دارای فضل و تقوی است اما نمی داند دارای چه علمی است و نمی‌داند که چه چیز را روایت می‌کند.

اقوال امام شافعی(رح) و امام نووی(رح):

محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبیدبن عبد یزید بن هشام بن مطلب بن عبد مناف بن قصی قریشی از بنی‌المطلب و مادرش از قبیلهٔ ازد می باشد.

او در سال (150هـ متولد و در روز جمعه آخرین روز ماه رجب سال 204 در مصر وفات کرد.)

امام شافعی میفرماید: **«إذا صحّ الحديثُ فهوَ مذهبي»**«هرگاه حدیثی صحیح و ثابت شود، قول مرا به دیوار بکوبید و هرگاه برای حکم مسئله‌ای حجت و دلیلی را دیدی، آن قول من است.» (ابن‌تیمیه، مجموع الفتاوی، 211/20.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنین بیهقی از ایشان چنین نقل کرده است: هرگاه انسان ثقه و عادلی خبر دیگری را روایت کرد تا اینکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم ختم شد، پس آن خبر، از پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت شده است و هیچ حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگز رها نمی‌شود مگر حدیثی که حدیث صحیح‌تری با آن مخالف باشد. (شوکانی، ارشاد الفحول، 52/2.)

ابن قیم در کتاب أعلام الموقعین از امام شافعی چنین نقل می‌کند: هر مسئله‌ای که در آن خبری از رسول خدا ج صحیح و ثابت شده است و خلاف گفتهٔ من باشد، اعلام می‌کنم که در زمان حیات خود و بعد از مرگم از قول خود رجوع می‌کنم.». (شوکانی، ارشاد الفحول، 52/2.)

نیز فرموده اند: «هرگاه در کتاب من، موردی خلاف سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم یافتید، سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم را بگیرید و سخن مرا رها کنید.» و در روایتی فرموده: «از آن پیروی نمایند و به سخن کسی دیگر توجه نکنید.» (آلبانی، روش نماز پیامبر ج، ص 19 به نقل از: ذم الکلام (1/47/3) و خطیب در (الاحتجاج) 12/8.) ونیز فرموده‌اند: **«إذا صح الحديث فهو مذهبي»**(نووی و شعرانی، 57/1). «هرگاه حدیثی صحیح باشد (و مخاف قول من باشد) آن مذهب من است.»

اقوال امام احمد حنبل (رح):

ابوعبدالله احمد بن محمد بن هلال شیبانی مَروزی بغدادی در سال 164 هجری در بغداد متولد شد و در سال 241 هجری وفات نموده است.

در میان ائمهٔ اربعه، از امام احمدبن حنبل (رح)، اقوال بیشتری در ارتباط با مذمت و نکوهش رأی وارد شده است و علاوه بر آن، ایشان بیشتر از همه، مردم را از تبعیت از رأی علما بر حذر داشته و آنان را به تبعیت از سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم ملزم کرده است. ابن‌قیم در أعلام الموقعین نقل می‌کند که ایشان صراحتاً از عمل کردن به رأی دیگران به‌طور مطلق نهی کرده است.

همچنین ابن‌جوزی / و بعضی از اصحابش چنین گفته‌ای را از وی نقل کرده اند. (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ص 57.)

ائمهٔ اربعه بر مقدم نمودن نص بر آراء و نظرات شان اجماع و اتفاق دارند بنابر این، عالمی که به نص عمل می نماید و قول علما را رها می‌کند، موافق ائمهٔ مذاهب است و مقلدی که اقوال علما را بر نص مقدم می‌دارد، مخالف خدا و رسول خدا ج و مخالف پیشوای مذهبش و سایر علمای اسلام عمل میکند. (ابن تیمیه، مجموع‌الفتاوی، صفحه 57.)

امام احمد(رح) میفرماید: از من و مالک و شافعی و اوزاعي و ثوری تقلید نکنید؛ بلکه احکام مسائل را از جایی بگیرید که ایشان از آنجا گرفته‌اند و میگوید: کسی که در مسائل دینی‌اش از دیگران تقلید کند، نشانه کم فهمی اوست. ابن قیم / میگوید: بدین خاطر است که امام احمد کتابی را در فقه تألیف نکرده است. (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، صفحه 61. وزحیلی، اصول الفقه الإسلامی، جلد 2، صفحه 1130.).

حکم خروج از مذاهب أربعه:

مؤرخین می نویسند: امام شافعی (رح) بعد از اینکه در ساله 200 ه از عراق به مصر سفر کرد برخی از اقوال خود را تغییر داد که در برخی از کتاب‌ها همچون (منهاج الطالبین اثر نووی، به اقوال قدیم – آرای صادره در عراق، و اقوال جدید، آرای صادره در مصر) مشهور شدند. (مراجعه شود: رستاقی، القدیم و الجدید من اقوال الامام الشافعی، صفحه 47- 48.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان صدور فتوا توسط شاگردان مذاهب برخلاف مذهب در کتاب های فقهی بسیار مشاهده می‌گردد همچون فتاوایی که امامان ابو یوسف و محمّد (رحمهما الله) برخلاف دیدگاه امام أعظم (رح) و فتاوای نووی/ بر خلاف امام شافعی/ و... صادر شده است.

خوانندۀ محترم!

با در نظر داشت نظریات وبیانات صریح ائمۀ اربعه و شاگردانشان در بحث خروج از مذهبِ آن‌ها، هستند برخی از شاگردان و امامان مذاهب که خروج از مذهب را حرام دانسته و چنین مجوزی را برای مقلّد جایز ندانسته‌اند و اساس استدلال آن‌ها بخاطر مدوّن و جامع بودن مذاهب است به گونه‌ای که دیدگاه صحابهش از چنین صفتی بی بهره است، از جمله امام الحرمین در این زمینه چنین ابراز می دارد: اجماع محققین بر این است که برای عوام جایز نیست که از شخص صحابی تقلید کند. بلکه بر آن ها واجب است که از ائمۀ اربعه تقلید کنند؛ زیرا آن ها، مسائل را عمیق بررسی و در آن ها تعقل نموده؛ و مطالب را فصل بندی و تبویب کرده اند. حالات مختلف هر مسئله را بیان کرده‌اند؛ و بر شیوۀ قدما بر مسائل، وارد شده اند؛ زیرا کسانی که زودتر رفته اند، هر چند، برای مسلمانان، در دین، الگو و قدوه هستند، در اصلاح و ویرایش روش های مختلف اجتهاد، گرفتار نیامدند. راه های تفکر و تأمل و مباحثه و منازعه را تبیین نکردند؛ در حالیکه ائمۀ مذاهب، نسل های بعدی را از تفکر و تۀمل و تعقّل در راه و روش اصحاب، بی‌نیاز کردند. پس عوام، مأمور به پیروی از مذاهبِ آن‌ها هستند.(جوینی، البرهان، 284/2.)

ابن حجر هیتمی/ در جواب این سؤال: آیا تقلید از غیر ائمۀ اربعه جایز است؟ می‌گوید: خلاصه و لب مطلب این است؛ تقلید غیر از ائمۀ چهارگانه، در افتا (فتوی دادن) و قضاء (داوری و قضاوت) جایز نیست.

اما در کارهای شخصی، تقلید از غیر ائمۀ چهارگانه، - البته از کسانی که تقلیدشان جایز است نه از مذاهب بدعی و خرافی مانند غلات و باطنیه و برخی از مذاهب ظاهری - جایز است. به شرط اینکه، مذهبی را که میخواهد تقلید کند؛ از طریق روایت عدل از عدل دریافت کرده باشد و تفاصیل و متعلقات آن را بنابر آن مذهب، بشناسد. اگر خواست که تقلید آن امام را با دیگری درآمیزد، نباید دچار تلفیق شود؛ زیرا برخی از تلفیقات ممنوع هستند.

مانند تقلید شخصی از امام مالک/ در عدم نجاست سگ و تقلید از امام شافعی/ در مسح بعضی از سر با هم در یک وضو، که به اتفاق بلکه گفته شده به اجماع، ممنوع است. هرگاه شروطی که برای تقلید ذکر کردیم، و دیگر شروط مورد نیازی که در جای خود مشخص است، فراهم شد؛ عبادات وداد و ستدهای مقلِّد بر اساس آن تقلید، صحیح است. در غیر این صورت، صحیح نیست و دچارگناه می‌شود،که باید فوراً به آن پایان دهد. موافقت اجتهاد آن مجتهد با یکی از مذاهب چهارگانه، نقل متواتر آن مذهب و تدوین مستقل آن، لازم نیست؛ بلکه کافی است، از یکی از کتاب‌های مذاهب مخالف، که مطمئن و مورد اعتماد باشد، آن را بگیرد. (گل محمّدی، پایان نامه کارشناسی ارشد " التزام به مذهب فقهی معین"، ص 90 و 91 به نقل از (هیتمی، الفتاوی، 325/4).

و حتی برخی دلیل اجماع را برای این ممنوعیّت بیان می‌کنند، صاحب کتاب فواکة الدوانی می‌نویسد: امروزه اجماع مسلمانان بر این است که پیروی یکی از ائمۀ چهارگانه – ابو حنیفه، مالک، شافعی و احمد - رحمهم الله - واجب است و خروج از مذهب آن‌ها جایز نیست. تحریم تقلید غیر ائمۀ چهارگانه، با وجود اینکه، همه بر هدایت بوده‌اند؛ فقط به خاطر این است که مذهب آن‌ها حفظ نشده است و شاگردان و پیروان آن‌ها فوت شده‌اند و (مذهب امام خود را) تدوین نکرده‌اند. به خاطر همین است که بعضی از محققین گفته‌اند: رأی معتمد این است که

(c) ketabton.com: The Digital Library

تقلید ائمۀ چهارگانه جایز است و تقلید غیر از آن ها هم، جایز است، به شرطی که مذهبشان، در همان مسئلۀ مورد تقلید، حفظ و تدوین شده باشد به گونه‌ای که شرایط و دیگر معتبرات مذهب، شناخته شود. اما اجماعی که امثال ابن صلاح، امام الحرمین و قرافی در منع تقلید اصحاب نقل می‌کنند، حمل بر تقلیدی می شود، که آن شرایط را ندارند. (قیروانی، فواکة الدوانی، 470/8). البته با همۀ این اوصاف بسیاری از فقها با این دیدگاه مخالفند و همانطور که پیشتر هم ذکر شد اجماع صحابۀ کرامش بر عدم وجوب تقلید از هر مجتهد معیّنی با هر درجه‌ای از اجتهاد شکل گرفته و با همۀ این اوصاف گفتار، کردار و پندار ائمۀ اربعه و شاگردانشان صراحتاً ابراز می دارد که آن ها تقلید از خود را نه تنها واجب ندانسته‌اند بلکه همیشه و در همه حال خود و دیگران را به سوی حق سوق داده و لازمۀ این عملکرد نیز این است که حق را منحصر در تفکّرات و اجتهادات فردی خاص خلاصه نکرد، پس ادعای اجماع بر وجوب تقلید بر آن ها نادرست می باشد.

جامع و مستدل بودن مذاهب چهارگانه جدای از اینکه ارزش والای آن‌ها را نشان میدهد بلکه خدمت شایان این مدارس عظیم فقهی بر هیچ فردی پوشیده نیست ولی نباید تصوّر کرد که فقط منهج و روش آن ها تدوین گشته و جامعیّت دارد و روش و منهج سردمداران صدر اسلام و بزرگمردان خیرالقرونش نابود گشته و آن جامعیت لازم را ندارد بلکه بر هر صاحب خردی پوشیده نیست که آنچه ائمۀ اربعه و مسلمانان دارند خوشه‌چینی از خرمن غنی و ناب آن رادمردان تاریخ بشریت اش بوده و منهج و سبک آن‌ها همیشه پایدار بوده و خواهد بود و با تمسک به آن؛ که همان تمسک به قرآن کریم و سنّت نبویّ شریف است مسلمانان با این حبل متین جواب هر مسئله و دوای هر دردی را دارند، پس با همۀ ادلۀ ذکر شده و دلایلی که عدم وجوب به مذهب معیّن را ثابت می نمایند به نظر می رسد خروج از مذهب با استدلال و دوری از تتبّع رخص و تلفیق نادرست و بر مبنای تمسک بر شریعت اسلام جایز می باشد. (و اللهُ العلیمُ أعلمُ بِالصوابِ).

خوانندۀ محترم!

اهل سنت و جماعت یک مرجع تقلید دارد که فقط تقلید از آن شخص را واجب می داند نه اشخاص دیگر، و او نیز کسی نیست بجز شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم، و دلیل این امر را دستور الله تعالی بر انسانها می داند که میفرماید: **«قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»** (آل عمران 31) یعنی: (ای پیامبر) بگو: «اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است.» و می فرماید: **«مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»** (حشر 7) یعنی: آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (واجرا کنید)، وازآنچه نهی کرده خود داری نمایید؛ و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است!

و باز میفرماید: **«مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ وَمَن تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»** (نساء 80) یعنی: کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده؛ و کسی که سرباز زند، تو را نگهبان (و مراقب) او نفرستادیم (و در برابر او، مسؤول نیستی).

و این دستورات که در قرآن آمده فقط برای تبعیت از شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم بطور مطلق بیان شده است، بعبارتی خداوند انسانها را ملزم نموده که فقط از یک شخص - بطور مطلق و بدون چون و چرا - اطاعت کنند و آن هم پیامبر صلی الله علیه وسلم است نه غیر او.

خلاصه اینکه: تقلید از یک عالم یا شخص معین بگونه ایکه در تمامی امورات فقهی از او تقلید شود، مورد ذم و لوم است لذا آنچه که بر مسلمانی واجب است؛ تقلید بدون چون و چرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

از پیامبر صلی الله علیه وسلم است و بغیر از ایشان کسی دیگر چنین لیاقتی ندارد. و بقیه علماء زمانی پیروی می شوند که اقوال و آرای فقهی یا عقیدتی خود را به گفته ی الله و رسول بازگردانند. البته بشرطیکه ثابت شود که روایت آنها صحیح است، زیرا گاهی روایاتی نقل می شوند که یا ضعیف است یا دروغ که در اینصورت مقبول نخواهد بود و الحمدلله اهل سنت بر خلاف اهل بدعت حساسیت بسیار بالا و دقیقی نسبت به صحت یا ضعف روایت دارد و همه را پالایش نموده اند. (و اللهُ العليمُ أعلمُ بِالصوابِ).

قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٢٤﴾

(پیامبرشان) گفت: آیا اگر دینی را هم برای شما بیاورم که هدایت بخش‌تر از دینی باشد که پدرانتان را بر آن یافته اید (باز هم از آیین میراثی پیروی میکنید؟!) گفتند (بلی) ما به آنچه شما به آن مبعوث شده اید کافریم! (٢٤)

فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٥﴾

لذا ما از آنها انتقام گرفتیم، پس ببین که سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بود؟ (٢٥)

زمانیکه مرض لجاجت بر انسان ها و یا قوم حاکم شود، قدرت تشخیص از بین میبرد، و همین تحجّر و تعصّب،است که سبب نادیده گرفتن حقایق میگردد، در این هیچ جای شکی نیست که پایان کفر و نتیجه لجاجت همان نابودی است.

خوانندگان محترم !
در آیات متبرکه (26 الی 35) در باره مردود بودن تقلید از نیاکان مشرک، بی مقدار بودن دنیا ، بحث بعمل می آید .

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٢٦﴾

و [یاد کن] هنگامی را که ابراهیم به پدر و قومش گفت: من بی تردید از آنچه می پرستید، بیزارم. (٢٦)

«برآء»: بیزار. کنار. آن مصدر است به معنی کنار شدن از چیزیکه مجاورت آن ناپسند است.

إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿٢٧﴾

و جز آن خدایی که مرا آفریده، که یقیناً او مرا هدایت می کند. (٢٧)

«فَطَرَنِی»: مرا از نیستی به هستی آورده است.

«سَيَهْدِينِ»: مرا هدایت خواهد کرد.

وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

و(الله) آن را در میان فرزندانش کلمهٔ ماندنی قرارداد تا آنان (به توحید) باز گردند.(٢٨) عبادت را برای الله تعالی خالص سازند، با توبه و استغفار و ترک کفر و گناهان به او تعالی رجوع نمایند. آری! این کلمه بزرگترین رابطه یی است که هر مؤمن را با برادرش پیوند می دهد و جمع می نماید.

امام مجاهد گفته است: **وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً** یعنی «لا إله إلا الله» که در بین ذریت ابراهیم تا روز قیامت کسانی آن را می‌گویند. (مختصر ابن کثیر ٢٨٨/٣).

(c) ketabton.com: The Digital Library

قابل یادآوری می دانیم که: صرف ایمان داشتن برای یک مسلمان کافی نمیباشد، بلکه ایمان باید به هدایت الهی تداوم داشته باشد. و در این هیچ جای شکی نیست که: تمام انسانها حتّی أنبیاء به هدایت الهی ضرورت دارند.

بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ ﴿٢٩﴾

ولي ما اینان و پدرانشان را (از نعمت هایم) برخوردار ساختم، تا آنکه حق و فرستاده آشکار الهی به نزدشان آمد. (٢٩)

«مَتَّعْتُ»: بهره‌مند ساختم. مهلت دادم.

«الْحَقُّ»: حقیقت. هدف ازآن قرآن عظیم الشأن است.

«مُبِينٌ»: روشنگر و بیانگر. واضح و روشن. یعنی پیغمبری که رسالتش ثابت و روشن است. همانا محمد صلی الله علیه وسلم می باشد.

وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ ﴿٣٠﴾

و هنگامی که حق به سویشان آمد، گفتند: این جادوست و ما به آن کفر میورزیم. (٣٠)

ابو سعود(رح) گفته است: قرآن را سحر نامیدند و به آن کافر شدند و پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را تحقیر کردند، و دشمنی و اهانت به حق را به کفر قبلی خود افزودند (ابو سعود ٤٣/٥).

یعنی زمانیکه وحی از جانب الله تعالی بر پیامبرصلی الله علیه وسلم نازل شد، کافران گفتند: این قرآن سحر است و وحی نمی باشد، ما از آن انکار داریم و بدان ایمان نمی آوریم.

در این هیچ جای شکی نیست که انسان ذاتاً توجیه‌گر است. بناءً کفّار تهمت سحر به قرآن می زدند تا کفر خود را توجیه کنند. در ضمن با وضاحت در مییابیم که: تأثیر و نفوذ قرآن عظیم الشأن بر جان وقلب کفّار به حدّی و اندازهٔ ذی تاثیر بود که آن را سحر و جادو قلم داد کردند.

یکی از عادت دشمنانه کفار در طول تأریخ در مقابل وحی آسمانی ودر مقابل پیامبران از جمله پیامبران اولعزام و بخصوص در مقابل رسول الله صلی الله علیه وسلم؛ همین که همیشه بهانه‌گیری میکردند، و هر روز حرفی نو ولجاجت نورا در میان می آوردند، یکبار می گفتند: قرآن سحر است و بار دیگر بهانه تراشی میکردند که؛ چرا قرآن به فلان نازل نشد و یا چرا بر شخصی دیگری نازل نشد.

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿٣١﴾

و گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگي (مرد ثروتمندي) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟!(٣١)

کافران تفاخر را در شخصیت انسان ها به مال ودارئی معیار قرار می دادند، بناءً میگفتند که قرآن باید بر یک نفر ثروتمند باید نازل می شد.

شأن نزول آیات 31 - 32:

حضرت قتاده(رض) و دیگران در شأن نزول دو آیهٔ «31 - 32» گفته‌اند: مراد از دو شهر؛ مکه و طایف آن دو مرد بزرگ: ولیدبن مغیره از مکه و عروه‌بن مسعود ثقفی از طایف است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

944- ک: ابن منذر از قتاده روایت کرده است: ولید بن مغیره گفت: اگر آنچه محمد (ص) میگوید حق می بود قرآن به من و یا به ابن مسعود ثقفی نازل میشد.

خوانندۀ محترم!

روش برخورد مخالفین با پیامبر اسلام:

پیامبر صلی الله علیه وسلم آخرین و برترین فرستادۀ خدا و پنجمین پیامبر از پیامبران اولو العزام است که در جزیرة العرب مبعوث شد اما دینش جهانی است و همه انسانها و همه زمانها را مورد خطاب قرارداده است.

پیامبر اسلام مدت 13 سال دین اسلام را در مکه تبلیغ نمود و در سال سیزدهم از دعوت خود، برای در امان ماندن خود و پیروانش از آزار مشرکان مکه، به یثرب مهاجرت نمود و در آن شهر که بعداً به افتخار او مدینة النبی مسمی شد حکومت اسلامی را پایه گذاری نمود.در سال ششم هجری نامه هایی را به سران قدرت های آن زمان فرستاد وآنان را به قبولی دین مقدس اسلام دعوت نمود و در سال هشتم هجری مکه را فتح نمود.

انسانها ی لجوج در طول تاریخ با پیامبران الهی به روش های مختلفی وخیلی خصمانه ودشمانان واحیناً جاهلانه به مخالفت ولجاجت پرداخته است.که برخی از این روش ها در آیات متبرکه بیان گردیده ما در اینجا ببرخی از آن اشاره بعمل می آوریم:

عمده ترین این تهمت ها عبارت بودند از:

- کاهن است:

کفار ومشرکین به پیامبر صلی الله علیه وسلم تهمت وارد می کردند که: او با جنّ و پری در تماس است و اخبار گذشتگان و آیندگان را از آنان میگیرد و بعداً آنرا در اختیارما قرار میدهد: **«وَلاَ بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ»** (آیۀ:42 حاقه)؛ (و گفته غیبگو و کاهن نیست، اندکی عبرت می‌گیرید.).

- ساحر (جادوگر) است:

یکی دیگر از تهمت شان متهم ساختن رسول الله صلی الله علیه وسلم به اینکه، وی ساحر (جادوگر) است، قرآن عظیم الشأن میفرماید: **«وَعَجِبُوا أَن جَاءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ»** (آیۀ:4 ص) (و تعجب کردند از اینکه بیم دهنده ای از خودشان به سویشان آمده است. و کافران گفتند: این جادوگر دروغگو است.)

در واقعیت باید بعرض رسانید که:تأثیر قرآن عظیم الشأن برقلب وفکر کفّار به حدّی قوی وذی تاثیر است، که آن را سحر و جادومسمی ساختند وگفتند: **«هذا سِحْرٌ».**

- مسحور است:

آنان تهمت بستند که رسول الله صلی الله علیه وسلم مسحور است (کسی که جادوگری، او را سحرکرده است و عقل و دانش آن دست خوش سحر شده است.)

یعنی بدین تعبیر می گفتند، پیامبر صلی الله علیه وسلم؛ مجنون و دیوانه است. طوریکه در (آیۀ: 8 فرقان) میفرماید: **«وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلاً مَّسْحُوراً»** (یا چرا گنجی (از آسمان) بر او انداخته نمی‌شود، یا چرا باغی ندارد که از (میوه های) آن بخورد؟ و ظالمان گفتند: شما جز از انسان جادوزده پیروی نمیکنید؟)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولی قرآن عظیم الشأن به رد این اتهامات به تمام قوت پرداخته، ورسول الله صلی الله علیه وسلم را بحیث **«مُعَلَّم»**: به فتح و تشدید لام ـ یعنی تعلیم داده شده؛ معرفی داشته میفرماید: **«أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ»** (آیه:13 ـ:14 دخان) (این پند برای آنان چه سود؟ در حالیکه پیغمبر روشنگر (حق) نزد آنان آمده بود.، باز از وی روی گرداندند و گفتند: او دیوانهٔ آموخته شده است.)

در مورد رد تهمت: کذّاب (درغگو)

الله تعالی در(آیه 4، سورهٔ ص) میفرماید: **«وَعَجِبُوا أَن جَاءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ»** (و تعجب کردند از اینکه بیم دهنده ای از خودشان به سویشان آمده است. وکافران گفتند: این جادوگر دروغگو است).

مفتری (افتر اگر) است:

یکی دیگر از تهمت وافترا که بر پیامبر صلی علیه وسلم بستند، تهمت شان بر کتاب الهی یعنی قرآن عظیم الشأن است که می گفتند: این کتاب از خود اوست، ولی به دروغ آن را به الله تعالی نسبت داده است.

طوریکه در (آیه ـ 101 سورهٔ نحل) آمده است: **«قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَيَعْلَمُونَ»**؛ (مشرکان) میگویند: «تو تنها دروغ پردازی.» (چنین نیست) بلکه بیشترشان نمی‌دانند.)

اتهام شاعر بودن بر رسول الله:

مشرکین اِتهام بستند که پیامبر صلی الله علیه وسلم این آیات را با خیال‌پردازی به هم بافته است و حقیقت ندارد. طوریکه در (آیه:10 سورهٔ طور) آمده است: **«أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ»**؛ «بلکه می‌گویند: «شاعری است که (حادثه) مرگ مشکوکی را برای او انتظار می‌کشیم!).

اتهام اضغاث و احلام:

«اضغاث»: ضغث (به فتح اوّل): مخلوط کردن. «ضغث الحدیث ضغثا: خلطه»، آن به کسر اول به معنی دسته علف و مانند آن و نیز به معنی امر مختلط و حدیث مختلط است. جمع آن اضغاث آید.

«احلام»: حلم (بر وزن قفل و عنق) چیزی است که در خواب دیده می شود. در اقرب الموارد گوید: لکن غالباً در خواب پریشان و بد، به کار می رود. چنان که رؤیا در خواب خوب. مراد از «احلام» خواب های آشفته است.

مشرکین اتهام می بستند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن عظیم الشأن افکار آشفته است که نمی توان آن را فهمید. قرآن عظیم در رد این اتهام در (آیهٔ 5، سورهٔ أنبیاء) میفرماید **«بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلاَمٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ)**؛ بلکه (مشرکان) گفتند: «(این قرآن) یك دسته خواب های پریشان است؛ بلکه آن را [به دروغ به خدا] نسبت داده است، بلکه او شاعر است؛ پس باید نشانه‌ای (معجزه‌آسا) برای ما بیاورد؛ همان گونه که پیشینیان (از پیامبران با معجزه) فرستاده شدند.»

چرا قرآن بر ثروتمندان نازل نشد:

مشرکین اتهام می بستند که: چرا قرآن بر ثروتمندی نازل نشد؟! **«وَقَالُوا لَوْلاَ نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ»** (آیه 13، سورهٔ زخرف) و گفتند: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از دو آبادی (مکه، طائف) فرو فرستاده نشده است؟!».

(c) ketabton.com: The Digital Library

چرا پیامبر را از جمله بشر فرستاد!

اتهامات دیگر کفار ومشرکین این بود که می گفتند چرا الله پیامبر صلی الله علیه وسلم را بشر فرستاده است؟! طوریکه در(آیه 94 سورۀ اسراء) میفرماید: **«وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَن يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَن قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَراً رَسُولاً»**؛ (و هیچ چیزی مردم را از ایمان آوردن باز نداشت، وقتیکه هدایت به‌سوی آنان آمد، مگر اینکه گفتند: آیا الله انسان را به عنوان پیغمبر فرستاده است؟!).

از آنجائیکه شخصیّت و کرامت والای انسان، برای اشخاصی جاهلی ناشناخته بود، طوری فکر می کردند که انسان لیاقت نبوّت را ندارد.

قرآن عظیم الشأن به رد ودفع وبی مفهوم و بی منطق دانستن این نقد با زیبای خاصی پرداخته ودر سورۀ بعدی همین سوره میفرماید: **«قُل لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِنَ السَّمَاءِ مَلَكاً رَسُولاً»** (آیه 95 سورۀ اسراء)؛ (بگو: اگر در زمین فرشته های می بودند که به اطمینان راه میرفتند، البته بر آنها فرشته ای را از آسمان به عنوان پیغمبر نازل می‌کردیم!).

وبه چه زیبای فرمود، اگر در زمین فرشته ها می بود به یقین پیامبر از جنس فرشته را از آسمان برای شان نازل می کردم.

در ضمن باید یاد آور شد که: تعیین رسالت و پیامبری از جانب الله تعالی میباشد و تعیین پیامبر و انتخابی نمی باشد، طوریکه مشرکین وکفار آنرا مطرح میکردند.

مشرکین وکفار روش اجداد خود را مقدس می شمردند:

آنان در مقابل دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم، استدلال می کردند ومی گفتند که: ما نمی خواهیم مخالف روش اجدادخویش عمل کنیم:

قرآن عظیم الشأن در (آیه 104، سورۀ مائده) میفرماید: **«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَاأَنْزَلَ اللهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لاَيَعْلَمُونَ شَيْئاً وَلاَ يَهْتَدُونَ»**؛ (و هنگامیکه به آنان گفته شود: «به سوی آنچه خدا فرود آورده، و به سوی فرستاده[اش] بیایید.) در جواب میگویند: «آنچه را که اجداد ما برای به میراث گذاشته است و از آنان بدست آورده ایم همان بس ما است»اگر به طور مثال اجداد شان هیچ چیزی را نمی دانستند، و هدایت نیافته بودند (باز از آن‌ها پیروی می‌کنند)؟ آیا چند خدا را با یک خدا عوض کنیم؟!

آنان تصور می‌نمودند که خدا بخشی از کارهای خود مانند مغفرت و شفاعت را به خدایان دیگر واگذار کرده است؛ در این صورت پرستش خدای یگانه بدون پرستش واسطه ها سودی نمی بخشید.

چرا نبوت در قبیله ما نباشد؟!

مشرکین وکفار بر اثر عدم درک مفهوم نبوت و رهبری الهی آن را در سطح رقابت‌های قبیله‌ای مطرح می‌کردند و می‌گفتند: ما با قبیله عبد مناف (قبیله پیامبر) بسان دو اسب مسابقه دوش به دوش هم پیش می رفتیم ناگهان قبیله عبدمناف با ادعای نبوت خواست بر ما سبقت بگیرد، نه! ما هرگز ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه بر ما نیز وحی گردد و آن چه بر دیگر پیامبران خدا (وحی) نازل می‌گردد بر ما نیز نازل شود، طوریکه قرآن عظیم الشأن میفرماید: **«وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَن نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَاأُوتِيَ رُسُلُ اللهِ»** (آیه 124 سورۀ انعام) (هرگاه آیه ای بر آنها نازل شد، گفتند: هرگز ما ایمان نمی‌آوریم تا آنکه آنچه به پیغمبران الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

داده شده به ما نیز داده شود. (بگو:) الله داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد. به زودی به مجرمانی که گناه می‌کردند، سزای آن مکر و نیرنگی که می‌کردند، خواری و عذابی شدید از نزد الله خواهد رسید.

چرا معجزه‌ای مانند معجزه موسی(ع) ندارد؟!

برخی از اعراب کم و بیش از طریق اخبار یهود از معجزه‌های حضرت موسی اطلاع داشتند و به پیامبرصلی الله علیه والسلام اعتراض می‌کردندکه: چرا معجزه‌ای مانند معجزه‌ای موسی با خود ندارد. **«فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا لَوْلاَ أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىمِن قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ»** (آیه 48: قصص)؛ (پس چون حق از جانب ما به سوی‌شان آمد، گفتند: چرا مانند آنچه که به موسی داده شد به او داده نشده است؟ آیا به آنچه پیش از این به موسی داده شد کفر نورزیده‌اند؟ گفتند: این دو (قرآن و تورات) جادویی‌اند که یکدیگر را تأیید می‌کنند. و گفتند: ما همه را انکار می‌کنیم) با در نظر داشت اینکه معجزه های مثل موسی علیه السلام ولی «و گفتند: ما همه را انکار می‌کنیم».

استدلال همیشگی دشمنان، و منطق همیشگی شان همین است که؛ کلام حقّ را خدشه دار می‌کنند تا راه را برای انکار خود باز داشته باشند.

چرا فرشته‌ای همراه پیامبر همراه نیست؟!

«وَقَالُوا لَوْلاَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لاَيُنْظَرُونَ» (آیه 8 انعام)؛ (و [مشرکان] گفتند: «چرا هیچ فرشته‌ای بر او فرود نیامد.» ولی اگر (بر فرض) فرشته‌ای فرود می آوردیم، حتماً کار تمام شده بود؛ سپس (اگر مخالفت می‌کردند) مهلت داده نمی شدند.)

مفاد این اعتراض این است که انسان برای هدایت انسان کافی نیست، بلکه موجودی از غیر جنس وی به آن ضمیمه گردد. در حالیکه بر عکس است، اثر پذیری هم جنس از هم جنس به مراتب عملی‌تر و استوارتر است چنان‌چه درآیه بعد آمده است:**«وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلاً»(25)**؛ واگر(بر فرض) اورا فرشته‌ای قرار میدادیم، حتماً وی را [بصورت] مردی در میآوردیم».

کفار در این بهانه‌گیر، خویش بدین باور اند که: انسان را شایسته مقام رسالت نمی‌دانستند و تقاضای دیدن فرشته را داشتند.

ولی سنّت الهی چنین است که اگر قرار باشد معجزه‌ای به درخواست مردم انجام شود و آنان بعد از دین و ملاحظه نموده معجزه انکار ورزند، هلاکت قطعی سراغشان خواهد آمد.

طرح درخواست نا معقول:

یکی از پیشنهادهای آنان این بود که آن‌ها در صورتی حاضرند خدای محمد را بپرستند که او آلهه آنان را بپرستد، خداوند متعال در جواب به این درخواست، سوره کافرون را نازل نمود: **«قُلْ يَاأَيُّهَا الْكَافِرُونَ لاَ أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلاَ أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴿26﴾**؛ بگو: «ای کافران! آنچه را (شما) میپرستید (من) نمی پرستم، و آنچه را (من) می پرستم شما نمی پرستید،»

درخواست تبدیلی قرآن:

بعد از اینکه بت ها وخدایان دروغین مشرکین عرب، مورد نقد، آیات قرانی واقع شد، این عمل موجب قهر وغضب مشرکین واقع شد، بناءً نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتند و

(c) ketabton.com: The Digital Library

تقاضای نمودند که قرآن دیگری بیاورد که در آن، از خدایان شان به شیوه مورد نقد قرار نگرفته باشد: قرآن عظیم الشأن در (آیه 15 سورۀ یونس) میفرماید: **«وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لاَيَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَايَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»**؛ (و چون آیات روشن ما بر آنها خوانده شود کسانی که به ملاقات ما امید ندارند، می‌گویند: قرآنی دیگر غیر از این بیاور، یا آن را عوض کن، بگو: مرا نرسد که از پیش خود آن را تغییر دهم، مگر آنچه که به من وحی می‌شود از آن پیروی می‌کنم. من اگر نافرمانی پروردگارم را کنم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم.).

باید یاد آور شد که مشرکین این حقیقت رانمی دانستند که: هیچ شخصی حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی‌تواند قانون الهی را تغییر دهد. هیچ بشری حتّی پیامبر، در قرآن دست نداشته است. همچنان این مشرکین درک این را نداشتند که رسالت و پیامبری از جانب الله متعال است و انتخابی نمی باشد!

درخواست های جاهلانه:

یکی از بهانه جاهلانه،کفار مشرک قریش درمورد رسول الله صلی الله علیه وسلم این بود، که چرا پیامبرصلی الله علیه وسلم بشر مانند ما است، بناءً طرح وپیشنهاد جاهلانه را در مورد ایمان آوردن خویش به پیامبر صلی الله علیه وسلم پیش کشیدند وگفتند: «ما به تو ایمان نمی اوریم» زیرا تو مثل ما بشر هستی. وما غرض ایمان آوردن با تو پیشنهادات داریم، این درخواست وپیشنهادات مشرکین در سوره اسراء (آیات 90-93) یکجا با دلایل شان به شرح ذیل چنین فورمولبندی گردیده است:

«قَالُوا لَن نُؤْمِنَ لَكَ» (و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم)

1. تا زمانیکه: **«حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً»**؛ (تا اینکه از زمین چشمه ای برای ما جاری سازی !)
2. ویا **«أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلاَلَهَا تَفْجِيراً»**؛ (یا اینکه باغی از درختان خرما و انگور داشته باشی و نهرها را در آن جاری سازی !)
3. و یا **«أَوْ تُسْقِطَ السَّماءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفاً»**؛ (یا اینکه آسمان را طوریکه ادعا می‌کنی، پاره پاره بر سر ما بیندازی. !)
4. و یا **«أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلاَئِكَةِ قَبِيلاً»**؛ (و یا الله و فرشتگان راروبه روی ما بیاوری.!)
5. و یا**«أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِن زُخْرُفٍ»**؛ (یا اینکه خانه ای از زر و زیورات داشته باشی !)
6. و یا **«أَوْ تَرْقَى فِي السَّماءِ»**؛ (و یا اینکه به‌سوی آسمان بالا روی.!)
7. و یا **«وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَاباً نَّقْرَؤُهُ»**؛ (و به بالا رفتنت هم باور نداریم مگر اینکه کتابی برای ما بیاوری تا آن را بخوانیم!)

پروردگار با عظمت به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: **«قُلْ سُبْحانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَراً رَسُولًا»**؛ (بگو: پروردگارم پاک و منزه است! آیا من جز بشری فرستاده شده هستم؟).

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این شک نیست که: هر شخص مطابق به فهم ودید فکری اش درخواست دارد، ملاك نبوّت در دید و فهم مشرکان همان باغ و چشمه و مادّیات وغیره وغیره بود، در حالیکه هدف پیامبران، ارشاد مردم به توحید بود، ولی گروهی ازمردم به فکر باغ و طلا و نقره افکار واندیشه های خویش را مصروف ساخته بودند.

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٣٢﴾

آیا آنان هستند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ در حالیکه ما معیشت آنان را در زندگی دنیا بین آنان تقسیم کرده‌ایم و بعضی را بر بعضی دیگر برتری‌هایی داده‌ایم تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به خدمت گیرند و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوري مي‌كنند بهتر است. (٣٢)

«سخریا»: مسخر. زیر فرمان. بکار گرفته شده.

«لیتخذ بعضهم بعضا سخریا»: تسخیر در اینجا به معنی بهره کشی ظالمانه نیست، بلکه منظور بکار گرفتن عموم مردم برای خدمت به یکدیگر و چرخاندن زندگی تعاونی و ایجاد نظم در اجتماع است.

در التسهیل در تفسیر آیهٔ متذکر می نویسد: یعنی همان‌طور که روزی را در دنیا تقسیم کرده‌ایم، همان‌طور هم عطایای دینی را تقسیم کرده‌ایم. وقتی مسائل ناچیز و ناپایدار را نادیده نمی‌گیریم، بهتر و شایسته‌تر آن است که موارد شریف و پایدار را نادیده نگیریم. (التسهیل ٢٨/٤).

«وَ رَفَعْنٰا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰاتٍ» در بین خلق در امر روزی و معیشت تفاوت برقرار کرده‌ایم، و آنها را در مراتبی متفاوت قرار داده‌ایم، این یکی را ثروتمند می‌یابی و آن یکی را بینوا. و آن دیگری متوسط الحال.

«لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيًّا» تا عموماً در خدمت هم باشند و به یکدیگر خدمت کنند و امور زندگی سازمان بیابد.

صاوی گفته است: منظور از اینکه انسان‌ها از لحاظ روزی تفاوت دارند، این است که بعضی از بعضی دیگر بهره گیرد، و اگر حال و وضع همه یکسان میبود، هیچکس برای دیگری کاری انجام نمی‌داد. آنگاه نظام عالم به نابودی و فساد می انجامید. (صاوی ٤٨/٤.)

و ابوحیان گفته است: **سُخْرِيًّا** به ضم سین به معنی خدمت درآوردن است نه از سخریه به معنی استهزا و تمسخر. وحکمت آن، عبارت است از اینکه انسان ها به یکدیگر ارفاق و همیاری کنند تا هر کس به منافع خود نایل آید. و اگر هر کس تمام کارهای خود را به عهده بگیرد، توانایی آن را ندارد و نابود میشود.

و گفته‌ی **نَحْنُ قَسَمْنٰا** برای پرهیز از روآوردن به طلب دنیا آمده و توکل به خدا را یادآور است. (البحر ١٣/٨).

حضرت قتاده(رض) گفته است: انسان ناتوان وکم درایت و گنگ را مي يابی که در ناز و نعمت و روزی غرق است. و از طرفی انسان دیگری را با درک و تدبیر و فصاحت و شیوایی سخن می‌یابی که در تنگنای معاش درمانده است.

امام شافعی گفته است: و من الدلیل علی القضاء و کونه بؤس اللبیب و طیب عیش الأحمق. (البحر المحیط ١٣/٨).

«از دلایل وجود قضا و وجود خدا این است که خردمند بینوا، و ابله در ناز و نعمت است».

(c) ketabton.com: The Digital Library

فضیلت و برتری:

فضیلت به معنی نوعی برتری می باشد و در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که میفرماید، به بعضی نسبت به بعضی دیگر، فضیلت هایی دادیم. زن و مرد نسبت به یک دیگر فضیلت هایی دارند - کودک و بزرگسال نسبت به یک دیگر فضیلت هایی دارند - تصریح دارد که مؤمنان نیز نه تنها مساوی نیستند، بلکه برخی نسبت به برخی دیگر فضیلت‌هایی دارند و حتی تصریح دارد که به برخی از انبیا، نسبت برخی دیگر از انبیا، فضیلت‌هایی داده است، و البته همه آنها در مقابل داده‌ها و به تناسب آنها، مکلف و مسئول هستند. چه نبی و رسول باشند و چه مردمان عادی.

برتری میتواند در ساختار جسمی، فکری و استعدادها باشد که این امر سبب احساس نیاز به یکدیگر وخدمت به همدیگر است وبدین وسیله جامعه تشکیل میشود. انسان در این برتری نقشی ندارد.

و نوع دیگر، برتری آن است که خداوند بر اساس تلاش انسان عطا می‌کند، طوریکه در (آیهٔ:11 سوره مجادله) آمده است: **«يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»** (الله تعالی از میان شما کسانی را که ایمان آورده و کسانی را که صاحب علم و دانش‌اند، به درجاتی رفعت و بزرگی میدهد وخداوند به آنچه انجام می‌دهید به خوبی آگاه است.).

وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿٣٣﴾

اگر (این) نبود که مردم (در گمراهی) همه یک امت شوند، ما برای کسانی که به الله مهربان کفر می ورزند خانه هایی با سقف هایی از نقره می ساختیم و برای آنان زینه های از نقره قرار می دادیم که به وسیلهٔ آنها بالا بروند. (٣٣)

«سقفا»: جمع سقف، آسمانه خانه.

«یظهرون»: بالا روند.

درجمله «و معارج علیها یظهرون» به آسمان خراشها (ناطحات السحاب) اشاره ی لطیفی دارد که انسان به وسیله ی لفت (آسانسور) و امثال آن از طبقات متعدد برجها و ساختمانهای بلند بالا رود.

وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ ﴿٣٤﴾

و برای خانه هایشان [نیز] درها و تخت هایی [از نقره می ساختیم] که بر آنها تکیه کنند. (٣٤)

«سُرُراً»: جمع سَریر، تختها.

وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ﴿٣٥﴾

و انواع وسائل تجملي (برایشان قرار می دادیم)، اما همه اینها اسباب برخورداری زندگانی دنیاست و آخرت نزد پروردگارت برای پیرهیزگاران است. (٣٥)

حضرت ابن عباس(رض) گفته است: (زخرف) یعنی طلا، یعنی سقف و درها و تخت هایی از طلا و نقره برای آنان قرار میدادیم. (تفسیر قرطبی ٨٧/١٦)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«زُخْرُفاً»: زر وزیور. زینت‌آلات و وسائل تجملی. بعضی **(زُخْرُفاً)** را عطف بر (سُقُفاً) دانسته، و اشاره به وسائل زینتی مستقلّی می دانند که در اختیار این همچو اشخاص گذاشته میشود. و برخی عطف بر **(مِن فِضَّةٍ)** دانسته و در اصل (مِن زُخْرُفٍ) بوده، سپس منصوب به نزع خافض شده است. در این صورت مفهوم جمله چنین می شود: سقفها و درها و تختهای خانه های آنان را بعضی از طلا و بعضی از نقره ترتیب می دادیم. **«لَمَّا»:** بجز. مگر. این واژه به معنی (إلاّ) است.

همچنان مفسرین می نویسند که: در سیاق آیات حقارت و ناچیزی مکانت دنیا را نشان می دهد، و به اندازه‌ای بی‌ارزش است که اگر فتنه بر نمی‌خاست آن را به کافران اختصاص می داد و خانه و در و پلکان و سقف خانه‌ی کافران را از طلا و نقره قرار می داد، و تمام نعمت های دنیا را به آنان می داد؛ چون در آخرت نصیبی ندارند، اما خدا در مورد بندگان مهربان است.

از این رو بعضی از کفار را ثروتمند و بعضی را بینوا کرده است و به بعضی از مؤمنان ثروت عطا کرده و بعضی را فقیر قرار داده است. در حدیث آمده است: «اگر دنیا در نزد خدا به اندازه‌ی بال یک پشه ارزش می‌داشت، به کافر اجازه نمی‌داد که حتی یک جرعه آب از آن بنوشد». (اخراج از ترمذی و گفته است حسن صحیح مي باشد.)

زمخشری فرموده است: اگر گفته شود: برخورداری بیش از اندازه‌ی کفار از نعمت نعمات و امکانات مادی موجب فتنه و روآوردن مردم به کفر می‌شد، به همین خاطر خداوند تمام نعمت‌ها را به آنان اختصاص نداد، پس چرا آن را به مسلمانان نداد تا مردم به اسلام روآورند؟ در جواب گفته می شود: گشایش و فراخی نیز مفسده می باشد؛ زیرا در آن صورت مردم به خاطر دنیا، به اسلام می‌گرویدند و چنان دینی از آن منافقان است. پس حکمت در آن است که در هر دو گروه غنی و فقیر موجود بوده و فقیر بیش از غنی باشد. (تفسیر کشاف ۱۹۷/۴.)

درحدیث شریف به روایت سهل بن سعد (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لو أن الدنیا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقي منها کافرا شربة ماء». «اگر دنیا در نزد خداوند به‌اندازه بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، او هرگز هیچ کافری را از آن جرعه آبی نمی نوشانید».

همچنین در حدیث شریف به روایت طبرانی آمده است که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از زنان خویش «ایلاء» کردند، عمربن خطاب (رض) نزد ایشان آمد و دید که ایشان بر روی بوریا سخت و درشت برهنه‌ای تکیه داده‌اند که اثر زمختی آن بر پهلوی مبارک شان مشهود بود پس بی اختیار اشک بر چشمانش سرازیر شد و گفت: یا رسول‌الله! کسری و قیصر در آن ناز و نعمتی قرار دارند که دارند و شما که برگزیده الله تعالی از خلق وی هستید...؟! رسول الله صلی الله علیه وسلم که تکیه داده بودند، نشستند و فرمودند: «ای فرزند خطاب! آیا تو در شک هستی؟ سپس افزودند: آن گروه مردمی هستند که لذت‌ها و نعمت های آن‌ها در زندگانی دنیای‌شان به آن‌ها داده شده است»، یعنی آن‌ها از نعمت و لذت آخرت محرومند. در روایت دیگری آمده است که فرمودند: «آیا راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آن ما؟».

واقعاً هم زر وزیور وزرق وبرق دنیا، همه اینها اسباب برخورداری زندگانی دنیاست و آخرت نزد پروردگارت برای پیرهیزگاران است.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (36 الی 45) در باره رویگردانی از یاد الله ، پایداری پیامبر بر سر دعوت خود بحث بعمل آمده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ﴿٣٦﴾

و هر کس از یاد خدای رحمان غافل وروی گردان شود، برای او شیطانی بگماریم که او همنشین اوست.(٣٦)

«نُقَيِّضْ»: آماده سازیم. فراهم می سازیم.

واقعاً کسی که از یاد الله (کتاب الله وسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم) غافل واز آن روی گرداند، وبا این دو منبع اساسی هدایت نشود و به آن عمل نکند، خداوند متعال شیطانی را مقرر می دارد که او را گمراه ساخته گناهان را برایش خوب جلوه میدهد و طاعات را زشت وبد معرفی مینماید. این شیطان، شب و روز با او یکجا می باشد، همراه و رفیق اوست و جز به وسیله یاد خداوند رحمن از آن نجات حاصل نخواهد کرد.

«يَعْشُ»: غافل شود، رخ بتابد و روی بگرداند، کور شود.

«ذِكْرِ»: یاد. قرآن.

«ذِكْرِ الرَّحْمنِ»: قرآن خدا، خدا را یاد کردن، تذکیر و اندرز خدا.

«نُقَيِّضْ»: آماده می سازیم، فراهم می آوریم و تهیّه می بینیم.

«قَرِينٌ»: همنشین و همدم.

شأن نزول آیه 36:

945- ک: ابن ابوحاتم از محمد بن عثمان مخزومی روایت کرده است: قریش گفت: برای هرکدام از اصحاب محمد (مردی را آماده کنید و پیشش بفرستید تا او را از این راه مانع شود. پس طلحه را به نزد ابوبکر صدیق (فرستادند. طلحه در حالیکه ابوبکر (در میان گروهی از مردم بود آمد.

ابوبکر صدیق به او گفت: مرا به چه چیز دعوت میکنی؟ گفت: تو را به عبادت لات و عزی دعوت می‌کنم. ابوبکر صدیق گفت: لات چیست؟ گفت: پروردگار ماست. گفت: عزی چیست؟ گفت: [بت‌های دیگر] دختران خدا هستند. گفت: پس مادر آن‌ها کیست؟ طلحه خاموش ماند و نتوانست جواب بدهد و به رفقای خود گفت: جواب این مرد را بدهید، آن ها خاموش ماندند. طلحه گفت: ای ابوبکر! برخیز من شهادت می دهم که خدایی نیست جز خدای یگانه و شهادت می دهم که محمد فرستاده اوست. پس خدا **«آیة وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَاناً»** را نازل کرد.

وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٣٧﴾

و بی تردید شیطان ها چنین کسانی را از راه خدا باز می دارند، در حالیکه گمان مي‌کنند هدایت یافتگان حقیقي آنها هستند. (٣٧)

حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ ﴿٣٨﴾

تا آنکه به نزد ما آید [و به آن شیطان] گوید: ای کاش بین من و تو فاصله به اندازه مشرق و مغرب بود ! و چه بد همنشینی است.(٣٨)

طبری گفته است: این از باب تغلیب است، همان طور که می‌گویند: قمران، عمران، ابوان، پس در اینجا مشرق بر مغرب تغلیب یافته است.(طبری.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابو سعید خدری(رض) گفته است: وقتی کافر زنده می‌شود با همدم شیطانش ازدواج می‌کند. و با او به آتش می‌رود و از او جدا نمی‌شود.

وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٩﴾

هرگز این گفتگوها امروز (آرزوی دوری از شیطان) به حال شما سودي ندارد، چرا که ظلم کردید، وهمه در عذاب مشترک خواهید بود.(٣٩)

أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٤٠﴾

پس آیا تو می توانی [دعوتت را] به کران بشنوانی؟ یا کوران و کسانی را که در گمراهی آشکارند هدایت کنی؟(٤٠)

در این هیچ جای شکی نیست که: یاری وهمراز شدن با شیطان، سبب کری و کوری باطنی انسان می‌گردد.

قابل یاد آوری است؛ در یک جامعه که روحیه پذیرش حق ضعیف گردد، مطمیناً سخن رسول الله صلی الله علیه وسلم دیگر هم تاثیری نخواهد داشت.

در ایه متذکره خطاب به پیامبر صلی اله علیه وسلم می فرماید: ای پیامبر! آیا می توانی شخصی را که خداوند از شنیدن حق ناشنوا ساخته بشنوانی، یا آنکس را که الله تعالی دلش را از راهیابي کور کرده رهنمایی کنی و یا کسی را که طور واضح در سرکشی و گمراهی واضح و آشکار به سر می برد هدایت کنی؟ تو توان این کار را نداری، تنها و تنها کارت رساندن پیام الهی است و هدایت بر ذمه تو نمی باشد.

فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ ﴿٤١﴾

پس اگر تو را از دنیا ببریم، یقیناً از اینان انتقام خواهیم گرفت. (٤١)

أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ ﴿٤٢﴾

یا اگر به تو آنچه [از عذاب] به ایشان وعده داده‌ایم به تو نشان دهیم، زیرا ما بر آنان مسلط و مقتدریم. (٤٢)

حضرت ابن عباس(رض) گفته است: الله متعال آن را در روز بدر به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم نشان داد. و ابن کثیر گفته است: یعنی در حال حیات تو یا بعد از مرگت، حتماً از آنها انتقام می‌گیریم و آنان را کیفر می دهیم. تا خدا انتقام پیامبر را از دشمنان نگرفت و چشمش بدان روشن نشد، و در مورد بزرگان آنان به داوری نشست، جان حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم را نگرفت. (مختصر ابن کثیر ٢٩٠/٣.)

فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤٣﴾

پس به آنچه به تو وحی شده است محکم چنگ بزن، یقیناً تو بر راهی راست قرار داری. (٤٣)

توضیحات:

«إِسْتَمْسِکْ»: با تمام توان چنگ بزن و محکم برگیر. مراد ماندگاری بر قرآن و کاملاً عمل بدان است.

«الَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ»: مراد قرآن است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ ﴿۴۴﴾

وبه راستی که [قرآن] بر تو وقومت پندی است و ازشما سوال خواهد شد.(۴۴)

یعنی: قرآن برای تو و برای قومت از قریش، شرف بزرگی است زیرا قرآن به زبانشان که زبان تو نیز هست، نازل شده. و نظیر آن است آیهٔ: **«لَقَد أَنزَلنَآ إِلَيكُم كِتَبا فِيهِ ذِكرُكُم»** [أنبياء:10] «به‌تحقیق که ما به‌سوی شما کتابی را نازل کردیم که در آن ذکر شماست»

در حدیث شریف به روایت معاویه (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «قطعاً این امر (یعنی خلافت) در قریش است، کسی با آن‌ها در آن کشمکش نمی‌کند جز اینکه خداوند متعال او را بر چهره‌اش در آتش می‌افگند تا آن‌گاه که (قریش) دین را برپا دارند».

به قولی: معنی آیه این است: قرآن یادآوری‌ای برای تو و قوم توست که به‌وسیله آن امور دین را به‌یاد آورده و بدان عمل می‌کنید «و به‌زودی پرسیده خواهید شد» از این شرفی که الله متعال برای شما قرار داده‌است. یا به زودی از اقامه احکام قرآن و عمل به آن که بر شما لازم است، مورد پرسش قرار خواهید گرفت.

قرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که قرآن برای هر کسی که به آن عمل کند، شرف بزرگی است، چه آن کس از قریش باشد چه از غیر ایشان آن‌گاه وی به حدیث شریف نقل شده از ابن‌عباس (رض) استناد می‌کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم از سفر جنگی‌ای برگشتند، سپس فاطمه را فراخوانده و به وی فرمودند: **«يا فاطمة، اشتري نفسك من الله، فإني لا أغني عنك من الله شيئا»**. «ای فاطمه! نفس خود را از خداوند متعال خریداری کن زیرا من از جانب او، چیزی را از تو دفع نمی توانم کرد». آن حضرت صلی الله علیه وسلم مانند این سخن را به زنان و اهل‌بیت خویش نیز اعلام کردند، سپس فرمودند: **«ما بنو هاشم بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون، و لا قريش بأولي الناس بأمتي، إن أولي‌الناس بأمتي المتقون، ولا الأنصار بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون، ولا الموالي بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون. إنما أنتم من رجل وامرأة كجمام الصاع، ليس لأحد علي أحد فضل إلا بالتقوي»**. «بنی‌هاشم سزاوارترین مردم به امت من نیستند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من، پرهیزگارانند و نه قریش سزاوارترین مردم به امت من‌اند، بی‌گمان سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند و نه انصار سزاوارترین مردم به امت من اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند و نه آزادشدگان از بند بردگی (عجم) سزاوارترین مردم به امت من‌اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند. جز این نیست که شما همه (در اصل) از یک مرد و زن آفریده شده‌اید و همانند آنچه که بعد از پر شدن پیمانه بر سر آن بالا می ایستد (همه باهم برابرید)، کسی را بر کسی هیچ فضیلت و برتری جز به تقوی نیست».

وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ﴿۴۵﴾

و از پیامبرانی که پیش از تو فرستاده ایم بپرس، آیا غیر از پروردگار مهربان معبوداني براي پرستش آنها قرار دادیم؟(۴۵)

تعداد ازمفسرین در تفسیر این آیه می نویسند: از امتهای پیامبرانی که ایشان را به‌رسالت برانگیخته بودیم بپرس که: آیا ما در دینی از ادیان، به پرستش بتان حکم کرده‌ایم؟ آیا این کار را به یکی از آن امت‌ها اجازه داده‌ایم؟. هدف، استشهاد به اجماع پیامبران علیهم صلواة بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

عقیده توحید است، حقیقتی که بر اصالت و قدامت توحید دلالت داشته و نشان می دهد که این عقیده، عقیده نودرآمدی نیست.

ابو سعود گفته است: منظور این است که تمام پیامبران در امر توحید اجماع داشته‌اند، و نیز خاطرنشان می سازد که فراخوانی به سوی توحید، بدعت و امری نوظهور نیست تا تکذیب گردد و با آن مخالفت شود. (ابو سعود ۴۵/۵).

و ابو حیان فرموده است: ظاهراً شنونده مورد خطاب است و سؤال در اینجا مجاز است و منظور تأمل و اندیشه ورزیدن در ادیان پیامبران است که آیا در هیچ یک از ادیان آنها جواز پرستش بت‌ها آمده است؟ و این همان روشی است که شعرا پیش گرفته‌اند و از دشت و دمن و کوه و دیار سؤال کرده‌اند. از جمله: «از زمین بپرس چه کسی رودخانه هایت را شکافته، و چه کسی درختانت را غرس کرده و چه کسی میوه‌هایت را چیده است؟ و اگر به طور شفاهی جوابت ندهد، به پند و عبرت جوابت را میدهد». و تمام اینها مجاز است. (البحر ۱۹/۸).

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه قبلی بیان یافت که ؛ قوم قریش، پیامبرصلی الله علیه وسلم را طعنه می زدند که ثروت و مکنت و ریاست ندارد. اینک در آیات (46 الی 56) مباحث شبیه آن را ملاحظه می کنیم که: فرعون با طنز وتمسخربه موسی علیهم السلام می گفت: من دارای جاه و مقامم و سرزمین مصر و رود نیل و سایر رودبارها که از آن متفرع می شوند، مراست. آن رودبارها چهار تابودند:
رودبار «ملک»، «طولون»، «دمیاط» و «تنیس» که اکنون دو تا به نام «دمیاط» و «رشید» که دلتای نیل را دربر گرفته اند، مشهورند. فرعون می گفت: من بازوبند و گردنبند زرین دارم، موسی ندارد. فرعون قومش را چنان حقیر و بی ارزش و خوار و زبون کرده بود که همگی خواه ناخواه پیرو او شده بودند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۴۶﴾

و به راستی ما موسی را با نشانه های خود به سوی فرعون و درباریان او فرستادیم، پس گفت: من فرستاده پروردگار جهانیانم. (۴۶)

«مَلَئِهِ»: درباریان و بزرگان قوم فرعون

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿۴۷﴾

ولي هنگامي كه با آيات ما (به‌سوی) آنان آمد، پس ناگاه آنان [از روی تمسخر] به آنان می خندیدند.(47)

قرطبی گفته است: از این جهت به او خندیدند تا به پیروان خود وانمود کنند که آن دلایل و آیات سحرند و آنها نیز قدرت چنان اعمالی را دارند. (تفسیر قرطبی ۹۷/۱۶.)

ملاحظه مینمایم زمانیکه موسی علیه السلام با براهینی که به قدرت و یگانگی الله متعال و بر راستی و درستی دعوتش دلالت می کرد به سوی فرعون و قومش آمد، او و سران قومش به چیزی که موسی علیه السلام آورده بود می خندیدند و مسخره میکردند و به معجزه ها و پند آموزیهایش استهزا مینمودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴿۴۸﴾

ما هيچ آيه (و معجزه اي) به آنها نشان نمي‌داديم مگر اينكه از ديگري بزرگتر (و مهمتر) بود، و آنان را به عذاب گرفتيم تا شايد باز گردند. (۴۸)

الله تعالی فرعون و قومش را به انواع مجازاتها مانند هجوم ملخ، پشه، بقه، خون، طوفان و ديگر چيزها گرفتار ساخت تا شايد از كفر و گناهان به سوی توحيد و طاعت باری تعالی بازگردند.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ ﴿۴۹﴾

و (به موسی) گفتند: ای جادوگر! پروردگارت را با آنچه كه به تو عهد كرده است برای ما بخوان، ما حتماً هدايت تو را خواهيم پذيرفت. (49)

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ﴿۵۰﴾

هنگامی كه عذاب را از آنان دور كرديم، ناگاه عهدشكنی كردند.(50)

يعنی همينكه عذاب از نزد آنان مرفوع شد، بدون درنگ خيانت و به نقض عهد پرداختند و به كفر و گمراهی رو آوردند.

«كشفنا» كشف: زايل كردن و آشكار كردن

«ينكثون» نكث: شكستن. مثل نقض كردن انسان در سختی‌ها و شداید، دست از كفر و شرك بر ميدارد و موحّد می‌شود. ولی انسانها مشرک ديده شده است كه به تعهّدات خود در برابر خدا سخت بی وفا وغير متعهد است.

الله تعالی در قرآن كريم، در آيات متعددی صفات برخی از بندگانش را بيان ميكند كه در هنگام مصيبت به او روی ميآورند، ولی همينكه به رفاه و نعمت و يا پس از رفع مصيبت و نقمت، به زندگی عادی بر مي گردند، دوباره از آن روی ميگردانند، در اينجا بطور نمونه به چند مثال قرآنی توجه خوانندگان را جلب ميدارم:

«قُلْ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَانَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴿63﴾ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنْهَا وَمِن كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنتُمْ تُشْرِكُونَ﴿64﴾ (الأنعام:63-64) (بگو كيست كه شما را از تاريكی‌های بيابان و بحر نجات دهد؟ در حاليكه او را به زاری و در نهان می‌خوانيد كه اگر از اين تاريكی ما را نجات دهد، حتماً از شكرگزاران خواهيم بود.(64) بگو: الله شما رااز اين تاريكی‌ها (بلكه) ازهرمصيبتی ديگر، نجات می دهد. باز هم شما (به جای شكر) شرک می‌ورزيد؟.)

قابل ياد آوری است كه: از بدترين انواع ناسپاسی انسان، همانا شرك است.

راحتی و احساس رهايی وبی نيازی، زمينه‌ای غفلت از خدا و شرك به اوست.

همچنان در (آيه 75 - 76 سوره التوبة) ميفرمايد: **«وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴿75﴾ فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوا وَّهُم مُّعْرِضُونَ﴿76﴾** (و از آنان (منافقين) كسانی هستند كه با الله عهد كردند كه اگر از فضل خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

به ما (مال و ثروت) دهد، حتماً صدقه می دهیم و از نیکان خواهیم شد. (76) پس چون (الله) از فضل خود به آنها داد، به آن بخل ورزیدند و اعراض کنان برگشتند.)

باید گفت که: انسان، ناسپاس و عهد شکن است. نباید به پیمان و قول‌های وی در حال فقر و بخصوص در حالات اضطرار، چندان اعتمادی نمود در این هیچ جای شك نیست که: برای انسان مال وثروت ارزشمندی است که عامل سقوط انسان از مقام خویش نگردد، ولی اگر لیاقت و ظرفیّت نباشد، نعمت های الهی برای انسان به عذاب وعقوبت مبدل می گردد.

همچنان طوریکه در (آیه:12 سورۀ یونس) میفرماید: **«وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرٍّ مَّسَّهُ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»**؛ (و چون به انسان رنجی برسد (خواه) به پهلو یا نشسته یا ایستاده باشد ما را به کمک می خواند، پس هرگاه رنج و مصیبت را از او دور کنیم چنان به راه خود می رود که گویا ما را به دور کردن رنجی که به او رسیده بود، به کمک نخوانده است، این طور برای اسراف کاران آنچه انجام می دادند، زینت داده شده است.)

باید گفت که: ایمان به الله تعالی، در عمق روح انسان عجین می باشد، وحوادث تلخ، روزگار عامل بیداری وجدان وفطرت دین دوستی انسان می گردد. در ضمن باید گفت: آنعده اشخاصیکه مصروف دعا، طاعت وعبادت به اصطلاح موسمی و فصلی می باشند، برای شان باید گفت که: ایمان و توبۀ موسمی و موضعی فایدۀ ندارد. بخاطریکه شرع و عبادت را مطابق شرع و نقل نه موسمی و نه فصلی باید مطابق احکام شرع یعنی امرالهی و سنت رسول الله اجرا کرد. یقیین باید داشته باشند که این کارشان بی‌ارزش و بی ثمر میباشد.

چنانچه الله تعالی در قرآن کریم در (آیۀ 67، سورۀ الإسراء) میفرماید **«وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنسَانُ كَفُورًا»** (و هرگاه در بحر سختی‌ها به شما رسد، جز الله همه کسانی که میخوانید از نظرتان ناپدید میگردند، اما وقتی که (الله) شما را نجات دهد وبه خشکی برساند روی گردان میشوید. و انسان بسیار ناشکر است.).

واقعیت امر همین است که: جاذبه‌ها وزیبا های ظاهری دنیا به قدری دلفریب است که انسان پس از ساعتی نجات از مهلکه، همه چیز را فراموش می‌کند. ولی به تاسف باید گفت که انسانها این را فراموش نموده اند که: فراموش کردن خداوند پس از نجات، نشانه های روشن وواضح کفران نعمت می باشد.قرآن عظیم الشأن از توجّه‌های موسمی و موضعی انسان که به هنگام اضطرار پیش می‌آید و بعد فراموش می‌شود، انتقاد می‌کند.

و باز هم در (آیه: 75 سوره المؤمنون) میفرماید: **«وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِم مِّن ضُرٍّ لَّلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»**؛ (و اگر بر آنها رحم می‌کردیم و آنچه از رنج و سختی که به آنان رسیده، برطرف می‌ساختیم، (نه تنها بیدار نمی‌شوند، بلکه) در طغیانشان لجاجت می‌ورزند و (در این وادی) سرگردان میمانند). واقعیت امر همین است که: خدمت و محبّت به اشخاص بی شخصیّت، بی ثمر است.

همچنان در (آیه:8، سوره الزمر) آمده است: **«وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادًا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»**؛ (و چون به انسان زیانی برسد، پروردگارش را می‌خواند در حالیکه با توبه روی به درگاه او آورده است، باز چون نعمتی از سوی خود به او ببخشد آن (مصیبتی) را که به خاطر رفع آن به درگاه او دعا می‌کرد، فراموش می‌کند

(c) ketabton.com: The Digital Library

و برای الله شریکانی قرار می‌دهد تا (خود و دیگران را) از راه او گمراه سازد. بگو: مدتی اندک از کفر خود برخوردار شو، البته تو از دوزخیان هستی.).

و باز هم در (آیه 49، سورهٔ الزمر) میفرماید: **«فَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»**؛ (پس چون سختی و ضرری به انسان برسد، ما را می‌خواند. باز وقتی از سوی خود به او نعمتی عطا کنیم گوید: جز این نیست که آن نعمت بر اساس دانش و تدبیری که دارم به من داده شده! نه، چنین نیست. بلکه این نعمت وسیله آزمایش است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.).

انسان ازجمله مخلوقات است که؛ اساساً آسیب پذیر می باشد، انسان به قدری عاجز است که به مجرّد رسیدن یک خطر جزی به ناله وفغان آغاز می کند، ولی آنچه در این میان مورد انتقاد است نادیده گرفتن لطف الهی است. بسیاری از انسانها نمی دانند که؛ نعمت‌ها و تلخی‌ها وسیلهٔ برای آزمایش هستند تا سپاسگزار و ناسپاس از هم شناخته شوند.

وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٥١﴾

و فرعون در میان قوم خود ندا داد: گفت: ای قوم من! آیا حکومت وپادشاهی مصر و این نهرها که از زیر (قصر های) من جاری است، از من نیست؟ آیا (عظمت مرا) نمی بینید؟(٥١)

امام قرطبی فرموده است: مهمترین این رودخانه‌ها عبارتند از چهار رودخانه: رودخانه‌ی «پادشاه»، رودخانه‌ی **«طولون»**، رود **«دمیاط»** و رودخانه‌ی **«تینس»** که عموماً از نیل منشعب می‌شوند. (تفسیرصاوی ٥١/٤).

و قتاده گفته است: باغ‌هایی در پای قصرش قرار داشت و رودخانه‌هایی جاری بود.(البحر المحیط ٢٢/٨).

أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ﴿٥٢﴾

مگر نه این است که من از این کسی که خوار وحقیر است و نمی تواند روشن و گویا سخن گوید، بهترم؟(٥٢)

ابو سعود گفته است: فرعون براساس این‌که حضرت موسی زمانی لکنت زبان داشت، برای سبک نمودن ایشان در انظار مردم، این را به حضرت موسی نسبت می‌داد. اما چون وقتی از خدا طلب کرد زبانش را بگشاید و گفت:

وَ اُحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی، خدا لکنت زبانش را برطرف کرد. (ابو سعود ٤٦/٥).

«أَمْ»: بلکه.

«مَهِينٌ»: حقیر. پست. مراد فرعون، فقیر و بی پول و بی‌دار و دسته و عشیره و قبیله و لشکر و سپاه و جاه و مقام است.

«لا يَكَادُ يُبِينُ»: نمی‌تواند فصیح صحبت کند و مراد خود را واضح و روشن به دیگران بگوید. اشاره به لکنت زبان موسی پیش از پیغمبری است (ملاحظه شود سوره های: طه / 27 - 36، قصص / 34). و یا این که اشاره به اختلاف زبان عبری و قبطی است. چرا که موسی دارای زبان عبری و فرعون و فرعونیان دارای زبان قبطی بودند. (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم سوره زخرف) نوشته عبدالرؤوف مخلص هروی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴿٥٣﴾

(اگر موسی راست می‌گوید) پس چرا دستبند های از طلا بر او آویخته نشده است؟ یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند؟ (تا گفتارش را تاءیید کنند).(53)

ابوحیان گفته است: بعد از این‌که فرعون خود را به داشتن عزت و ملک ستود، و خود را با حضرت موسی مقایسه کرد، و او را به ناتوانی و داشتن یاران اندک توصیف کرد، اعتراض نموده و گفت: اگر راست می‌گوید چرا خدایش به او ملک عطا نکرده و چرا به او بازوبند نداده و چرا فرشتگان را یاور و معین و مددکار او قرار نداده است؟! (البحر المحیط ۲۲/۸).

«فَلَوْ لا أُلْقِيَ عَلَيْهِ ؟»: پس چرا برای او فرستاده نشده است ؟

«أَسْوِرَةٌ»: جمع سِوار، دستبند، النگو. در میان آنان رسم بوده است که چون یکی را رئیس می‌کردند، دستبند و النگوی زرین به دستش می نمودند و گردن‌بند به گردنش می‌آویختند.

«مُقْتَرِنِينَ»: همراهان. همدمان. کسانی که در رکاب کسی و در کنار او خواهند بود.

قابل تذکر است که: زینت کردن مردان به طلا، کار فرعونی بود.

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴿٥٤﴾

پس (فرعون) قوم خود را سبک و بی خرد شمرد، پس آنان از او اطاعت کردند. البته آنان قوم فاسق بودند. (۵۴)

به یقین که قوم فرعون به علت بدکارگی خویش از طاعت و عبادت خداوند بیرون شدند و دعوت فرعون گمراه و گمراه کننده را پذیرفتند

«إِسْتَخَفَّ»: سبکسر و فرومایه کرد.کم خرد و بی‌خبر نمود (روم / 60).

فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴿٥٥﴾

چون ما را به خشم آوردند ازآنان انتقام گرفتیم، پس همه را غرق کردیم.(۵۵)

خواننده محترم!

ملاحظه فرمودید کسی که به نهر آب افتخار می‌کرد، **«وَ هذِهِ الْأَنْهارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي»** در همان نهر غرق شد. و در برخی از حالات وضع طوری پیش میاید که، جزای و عذاب علاوه در روز قیامت دراین دنیا هم صورت میگیرد.

«آسَفُونَا»: ما را خشمگین کردند. این نکته قابل توجّه است که نه خشم و کین در باره خداوند مهربان مفهومی دارد، و نه رضایت و خوشنودی خدا بدان معنی که در میان ما مشهورومعروف است. بلکه خشم و کین او به معنی اراده مجازات، و رضایت و خوشنودی او به معنی اراده اجر و ثواب است.

در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چون خدای تبارک وتعالی را دیدی که به بنده هر چه را که می‌خواهد می‌دهد در حالیکه آن بنده بر گناهان خویش پایدار است پس بدان‌که این امر استدراجی از سوی حق تعالی برای آن بنده است.

آنگاه این آیه را تلاوت کردند: **«فَلَمَّآ ءَاسَفُونَا ٱنتَقَمنَا مِنهُم فَأَغرَقنَٰهُم أَجمَعِينَ٥٥»** (الزخرف: 55).

فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ ﴿٥٦﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

و هلاک آن قوم را مایه عبرت آیندگان قرار دادیم. (۵۶)

فرعون و قوم او را بعد از غرق نمودن پیشرو و پیشقدم کسانی ساخت که در قرنهای آینده مانند عملکرد آنان انجام دهند؛ یعنی همچنان جزایی برای شان داده می شود. به همین گونه آنان را عبرت و پندی برای همه دوره های آینده تا قیام قیامت ساخت.

به شهادت تاریخ، نابود کردن قدرت‌های جبار، سنّت حتمی الهی است.

و در ضمن باید گفت که: حوادث گذشتگان پند وعبرت برای آیندگان میباشد.

خوانندگان محترم!

در آیات متلبرکه (57 الی 66) قصه ی عیسی علیهم السلام که از جمله قصه های پند وعبرت است به بیان گرفته میشود .

وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ﴿۵۷﴾

و هنگامي كه درباره فرزند مريم (عيسى) مثال ذكر شد، ناگهان قوم تو از آن مي خنديدند (و مسخره مي‌كردند). (۵۷)

شأن نزول آیهٔ 57:

946- احمد به سند صحیح و طبرانی از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم (به قریش گفت: بدون عبادت خدای عزوجل به عبادت هیچ مخلوقی خیر نیست، گفت: آیا تو نمی‌گفتی که عیسی پیغمبر و بندهٔ صالح خداست، ما یقین داریم که عده‌ای اورا پرستش کرده اند.آنگاه خدای عزوجل آیهٔ **«وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً...»** را نازل کرد.

- احمد 1 / 317 ح 2921، طبرانی 12740، واحدی 740 از ابن عباس(رض) روایت کرده اند. هیثمی در «مجمع الزوائد» 7 / 104 می‌گوید: «در این اسناد عاصم بن بهدله ثقه است، اما حفظ خوب ندارد و باقی راوی های احمد صحیح هستند» و آخر این «پس نازل شد...» سخن ابن عباس(رض) است. «تفسیر شوکانی» 2380 تخریج محقق.

وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿۵۸﴾

و گفتند: آيا معبودان ما بهترند يا او(مسيح)؟ (اگر معبودان ما در دوزخند مسيح نيز در دوزخ است چرا كه معبود واقع شده!) ولي آنها اين مثل را جز از طريق جدال (ولجاج) براي تو نزدند، آنها گروهي كينه توز و پرخاشگرند.(۵۸)

«خَصِمُونَ»: جمع خصم، دشمن سر سخت.

در التسهیل آمده است: این مثال را جز به صورت جدل نزده‌اند. جدل یعنی اینکه انسان بخواهد طرف را مغلوب کند، اعم از اینکه به حق باشد یا به باطل.

در حقیقت ابن زبعری و امثال او به خوبی می دانستند که حضرت عیسی مشمول فرموده‌ای: **حَصَبُ جَهَنَّمَ** نشده است. اما آنها قصد مغالطه داشتند، از این رو خدا آنها را به قومی مجادله‌گر توصیف کرده است. (التسهیل ۳۲/۴).

إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۵۹﴾

در حالیکه عیسی جز بنده ای نیست که بر او انعام کردیم و او را نمونهٔ هدایت برای بنی اسرائیل قرار دادیم.(59)

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام فخر رازی گفته است: یعنی او را به صورت ضرب المثل درآوردیم و او را بدون پدر خلق کردیم. همانطور که آدم را خلق کردیم. (قرطبی ۱۰۵/۱۶).

«أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ»: مراد نعمت نبوّت است. «مَثَلاً»: نشانه‌ای از قدرت و عظمت خدا. چرا که تولّدش از مادر، بدون پدر، آیتی از قدرت و نشانه بارزی از عظمت خداوند بود و بنی‌اسرائیل همچون مَثَل، آن را روایت می‌کردند. نمونه و الگوی عفّت و پاکی و تقوا، و اسوه خداشناسی و یکتاپرستی.

وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ ﴿۶۰﴾

و هر گاه بخواهيم به جاي شما در زمين ملائكه اي قرار مي‌دهيم كه جانشين (شما) گردند. (۶۰)

وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۶۱﴾

و همانا او [عیسی] نشانه قیامت است، پس هرگز در (قیامت) شك نداشته باشید، و از من پیروی کنید، این راهی راست است.(۶۱)

احادیث وارده در باره فرود آمدن حضرت عیسی علیه السلام از آسمان قبل از روز قیامت ـ که به عنوان امامی عادل و داوری دادستان فرود می‌آید ـ متواتر میباشد از جمله حدیث شریف ذیل به روایت صحیح مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم است که فرمودند: «... در اثنایی که مسیح دجال ظهور نموده است، بناگاه خداوند متعال مسیح بن مریم را فرو می فرستد و او در محل مناره سپید شرق جامع دمشق فرود می‌آید در حالیکه دو جامه رنگ شده به ورس و زعفران پوشیده و دو کف دست خویش را بر بال‌های دو فرشته نهاده است و چون سرش را فرود آورد، از آن قطرات آب می‌چکد و چون آن را بردارد، آب به شکل دانه‌های درشت مروارید از آن فرو می لغزد پس هیچ کافری را نرسد که بوی دم عیسی علیه السلام را دریابد مگر اینکه می‌میرد و نهایت نفوذ دم او تا نهایت برد نگاه اوست آنگاه دجال را می جوید تا سرانجام او را در «باب الد» درمی‌یابد و به قتلش میرساند...».

وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿۶۲﴾

و شیطان شما را (از راه الله) باز ندارد که او دشمن آشکار شما است. (۶۲).

وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿۶۳﴾

و چون عیسی با معجزه‌های آشکار آمد، گفت: بدون شک برای شما حکمت آورده و آمده‌ام تا بعضی از امور را برای شما بیان و روشن کنم که در آنها اختلاف می ورزید، پس تقواي الهي پيشه كنيد و از من اطاعت نمائيد. (۶۳)

ابن جوزی گفته است: از این جهت گفته است: **«بَعْضَ اَلَّذِی تَخْتَلِفُونَ فِيهِ»** و نگفته است تمام امور؛ زیرا پیامبران فقط امور دین را بیان می‌کنند نه امور دنیا را.(التسهیل ۳۲/۴.)

امام طبری گفته است: یعنی امور دینی را نه امور دنیوی. (مختصر ۲۹۵/۳. ابن کثیر گفته است: نظر ابن جوزی نیکوست.)

«الْبَيِّنَاتِ»: معجزات، آیه های روشن.

«الْحِكْمَةِ»: نبوّت، شریعت حکیمانه، برنامه راستین و عقائد درست (ملاحظه: آل‌عمران / 48).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«بَعْضَ الَّذِی...»: احکام مورد اختلاف تورات. بخشهائی از اختلافات که در سرنوشت انسانها از نظر اعتقاد و عمل، و از نظر فرد و جامعه مؤثّرند؛ نه اختلافات در اموری که سر نوشت ساز نیستند، همچون نظرات مختلفی که درباره منظومه شمسی و سایر کرات، و ماهیّت روح آدمی، و حقیقت حیات و مانند اینها است.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۶۴﴾

بی‌گمان خداوند پروردگار من است و پروردگار شماست، او را عبادت کنید که راه راست همین است.(64)

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴿۶۵﴾

از میان امت عیسی گروه هایی [درباره او و دینش] اختلاف کردند و بعضي او را خدا پنداشتند واي بر آنها که ستم کردند از عذاب روز دردناك.(65)

ملاحظه شده است که: آنعده رفاقت ها و دوستی های که بر پایه و بنیاد تقوا استوار نباشد، اخیر الامربه دشمنی تبدیل می شود.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۶۶﴾

آنها چه انتظاري مي‌كشند؟ جز اينكه قيامت ناگهان و در حاليكه از آن بی‌خبرند به سراغ شان بيايد. (۶۶)

«بَغْتَةً»: ناگهانی

از فحوی آیهٔ مبارکه معلوم می شود: که وقوع قیامت ناگهانی است و زمان وقوع آن بر کسی معلوم نیست.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (67 الی 80) در باره گوشه ای از احوال روز قیامت، بحث بعمل آمده است.

الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ﴿۶۷﴾

دوستان درچنین روزی، بعضی دشمن بعض دیگرباشند، مگر پرهیزگاران(67) ابن کثیر گفته است: هر نوع دوستی و محبت که برای خدا نباشد، در روز قیامت به عداوت مبدل می‌شود. جز آنکه به خاطر خدای عز و جل می باشد، که آن دوستی برای همیشه برقرار است و پایدار می ماند. (مختصر ۲۹۵/۳).

حضرت ابن عباس(رض) گفته است: دوستی به طور کلی در روز قیامت به دشمنی مبدل می‌شود، جز دوستی پرهیزگاران که به منظور شرافت و مشعوف کردن قلوب آنها، پایدار مي ماند.

«اخلاء»: خُلّه (بضم خ): دوستی و مودت خالص خلیل دوست و رفیق است «در آن روز، بعضی دشمن بعضی دیگرند» یعنی: دوستان و رفیقانی که در دنیا با همدیگر بسیار دوست و مشفق بوده‌اند، در روز قیامت باهم دشمن می شوند زیرا آن اموری راکه در دنیا با یک دیگر بر محور آن دوستی و رفاقت می‌کردند، اسباب عذاب خویش می‌یابند، به‌سبب آن‌که دوستی آنان در دنیا، بر پایه معصیت استوار بوده است «مگر پرهیزگاران» زیرا پرهیزگاران و تقواپیشه‌گان، در دنیا و آخرت دوست یکدیگرند چنانکه در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: **«لو أن رجلين تحابا في الله،**

(c) ketabton.com: The Digital Library

أحدهما بالمشرق والآخر بالمغرب، لجمع الله تعالي يوم القيامة بينهما، يقول: هذا الذي أحببته في». «اگر دو شخص در راه رضای خداوند متعال باهم دوستی کنند و یکی از آنها در مشرق باشد و دیگری در مغرب، بی‌گمان الله تعالی روز قیامت آن دو را باهم گرد میآورد، میفرماید: این همان کسی است که او را در رضای من دوست میداشتی».

در آیهٔ مبارکه ملاحظه نمودیم که: دوستی‌هایی که اساس و بنیاد آن به تقوا استوار نباشد، اخیرالامر به دشمنی تبدیل می شود.

نقاش در بیان سبب نزول روایت کرده است: این آیه‌کریمه درباره امیه بن خلف جمحی و عقبه‌بن ابی معیط نازل شد که باهم بسیار دوست بودند و عقبه با رسول‌الله صلی الله علیه وسلم همنشینی داشت. پس قریشیان گفتند: عقبه بن ابی معیط از دین خویش برگشته و صائبی شده است و امیه رفیقش به وی گفت: دیدن رویم بر رویت حرام باد اگر نزد محمد نروی و در چهره وی آب دهان نیندازی! و عقبه ملعون چنین کرد. پس رسول الله نذر کردند که او را بکشند و در روز بدر اورا به بند کشیدند و کشتند. امیه نیز در معرکه کشته شد و این آیه کریمه درباره آنان نازل گردید.

(مراجعه شود: تفسیر انوار القرآن (جلد سوم سورهٔ زخرف) نوشتهٔ عبدالرؤوف مخلص هروی تأریخ، چاپ (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری).

يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿۶۸﴾

ای بندگان من ! امروز بر شما هیچ ترسی و شماغمگین نخواهید شد.(68)

برای گروه پرهیزگاران نیکوکار که به خاطر رضای الله با هم دوستی دارند گفته می شود: از عذابم نترسید و به خاطر چیزهایی که از زندگی دنیا از دست تان رفته اندوهگین مباشید؛ یعنی که از آینده خوفی ندارند و بر گذشته ها اندوه و تأسفی متوجه شان نمی باشد.

الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿۶۹﴾

همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و همیشه تسلیم حق بودند. (۶۹)

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ﴿۷۰﴾

شما و همسران تان به بهشت در آئید در حالیکه شادمان و مسرورید.(70)

«تُحْبَرُونَ»: غرق شادمانی می گردید.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۷۱﴾

بر ایشان ظرفها و جام های طلایی چرخانده می‌شود و هر چه دل بخواهد و هر چه چشم از آن لذت ببرد در بهشت موجود است و شما در آن جاودانه هستید.(71)

ابو سعود گفته است: این است نعمت فراوان شادی و سرور کامل؛ زیرا هر نعمت ناپایدار موجب ترس و هراس می شود. (ابو سعود ۴۹/۵).

«بِصِحَافٍ»: جمع صحفة، کاسه، ظرف.

وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۷۲﴾

این همان جنتی است که شما وارث آن میشوید به خاطر اعمالي که انجام میدادید. (۷۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن کثیر گفته است: یعنی اعمال صالح شما سبب شده است که مشمول رحمت خدا شوید؛ زیرا هیچکس به سبب عملش وارد بهشت نمی شود، بلکه به سبب رحمت و فضل خدا بدان نایل می‌آید، اما درجات آن بر مبنای اعمال صالح است. (مختصر ۲۹۶/۳.)

در حدیث آمده است: هر انسانی منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ دارد. کافر منزل مؤمن را در آتش به ارث می‌برد و مؤمن منزل کافر را در بهشت به ارث می برد. و این مفهوم گفته‌ی خدا می باشد که فرموده است: **وَ تِلْکَ اَلْجَنَّةُ اَلَّتِی أُورِثْتُمُوها بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** (حدیث از ابن ابی حاتم است.).

لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٣﴾

برای شما در آنجا میوه‌های بسیار هست که از آنها می خورید. (۷۳)

در حدیث است: «در بهشت انسان میوه‌ای را نمی خورد مگر اینکه در جای آن دیگری می روید» (ابو سعود ۴۹/۵.)

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿٧٤﴾

بی تردید گناهکاران در عذاب دوزخ جاودانه اند. (۷۴)

صاوی گفته است: منظور از مجرمین کفار است؛ زیرا ذکر آنان در مقابل ذکر مؤمنان آمده است. (صاوی ۵۴/۴.).

لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٥﴾

[عذاب] ازآنان تخفیف نمییابد وآنها درآنجا ناامید شده وخاموش هستند.(۷۵)

«لایُفَتَّرُ»: کاسته نمی‌گردد و سبک نمی شود. تخفیف داده نمی شود.

«مُبْلِسُونَ»: ناامیدشدگان. اندوه گینان. خاموشان از فرط اندوه و از شدّت گرفتاری (ملاحظه شود: انعام / 44، مؤمنون / 77، روم / 12 و 49).

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ﴿٧٦﴾

و ما بر آنان ظلم نکردیم، ولی آنان خود ظالم بودند (۷۶).

وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ ﴿٧٧﴾

و فریاد می‌کشند: ای مالک (نگهبان دوزخ)! پروردگارت باید علیه ما حکم مرگ صادر کند. می گویند: شما در اینجا ماندني هستید!(۷۷)

«مَالِكُ»: نام فرشته ای است که رئیس و مسؤل فرشتگان دوزخ است.

«ماکثون»: درنگ کنندگان. توقف کنندگان.

با تأسف باید گفت که رزوگاری برخی از انسانها در نهایت به لحظاتی میرسد که از مأمور و مسؤل دوزخ محتاج به استمداد کمک می شود، و صدا میزند: **«یا مالِكُ»** ای مالک (نگهبان دوزخ)! پروردگارت باید علیه ما حکم مرگ صادر کند. دیده می شود که آرزو و خواهش دوزخیان مرگ و نابودی است. الهی ما را از این روزگار و لحظات دشوار نگاه داری.

«مالک»، نام محافظ و مسؤل دوزخ و «رضوان» نام مسؤل و محافظ بهشت است. محققان گفته اند: خازن دوزخ را از آن روی «مالک» نامیدند؛ که ملک و دارایی، علقه و وابستگی‌ای

(c) ketabton.com: The Digital Library

است و تعلق خود، از اسباب ورود به دوزخ میباشد چنانکه دلیل نامگذاری خازن بهشت به «رضوان» این است که: رضا به حکم خداوند متعال، سبب هر نوع راحت و سعادت و همه‌گونه صلاح و فلاح میباشد.

مالک دوزخ «پاسخ می‌دهد» به مجرمان «همانا شما ماندگارید» در عذاب به‌طور همیشه و شما را ـ با مرگ یا غیر آن ـ از دوزخ نجاتی نیست. ودوزخیان در عذب دردناکی ماندگار می باشند.

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴿٧٨﴾

قطعا حقیقت را برایتان آوردیم لیکن بیشتر شما حقیقت راخوش نداشتید.(٧٨)

أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ﴿٧٩﴾

بلکه آنها تصمیم محکم بر توطئه گرفتند ما نیز اراده محکمي (درباره آنها) داریم. (٧٩)

مقاتل گفته است: در مورد تدبیر حیله به پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در دارالندوه نازل شده است.(قرطبی ١١٨/١۶.)

«أَبْرَمُوا»: عزم را جزم کردند، تصمیم محکمی‌گرفتند.

«أَمْراً»: مراد حیله و نیرنگ و توطئه قتل پیغمبر اسلام است.

«مُبْرِمُونَ»: تصمیم‌گیرندگان، عزم را جزم‌کنندگان.

ابو الحسن مقاتل بن سلیمان بن بشیر مفسر ومحدث مشهور قرن دوم هجری دربیان شأن نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره توطئه‌ای که سران قریش علیه جان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در دارالندوه پلان نموده بودند، نازل شد.

شأن نزول آیه :

مقاتل میفرماید : مشرکان مکه در مجلس «دار الندوه» برای کشتن یا زندانی کردن، یا تبعید پیامبر صلی الله علیه وسلم تصمیم گرفتند؛ که این آیه نازل شد.(فرقان)

أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَى وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴿٨٠﴾

آیا شاید گمان کنند که ما راز و رازگویی شان را نمیشنویم؟ بلی (میشنویم)، و فرشتگان ما نزد آنها (همه چیز را) می نویسند.(80)

آیا کافران گمان میکنند که خداوند امور پنهانی ضمایر و سخنانی را که با همدیگر به گونه راز مطرح میکنند نمیشنود؟ چنین نمی باشد؛ زیرا حق تعالی می شنود و می داند، به همه امور آگاه است و هیچ امر پوشیده یی از او پنهان نمی باشد، بلکه فرشتگان بزرگوار که فرستادگان الله تعالی هستند، سخنان و اعمال آنان را می نویسند تا از جانب حق تعالی در روز قیامت مورد محاسبه قرار گیرند.

شأن نزول آیه 80:

947- ابن جریر از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: سه نفر بین کعبه و پرده های آن قرار داشتند. دو نفر قریشی و یکی ثقفی و یا دو نفر ثقفی و یکی قریشی بود. یکی از آن میان گفت: آیا فکر می‌کنید که خدا سخنان ما را می‌شنود؟ دیگری گفت: اگر آشکار سخن

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفتید می‌شنود و اگر پنهان گپ بزنید نمی شنود. پس خدای بزرگ آیة «أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُم» را نازل کرد. (طبری 31002 و این مرسل و ضعیف است.).
خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (81 الی 89) در باره این مبحث بحث بعمل می اید که : خداوند متعال نه فرزند دارد و نه شریک.

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ﴿٨١﴾

بگو اگر برای[خدای] رحمان فرزندی میبود، من اولین عبادت کنندگانم.(٨١)

«الْعَابِدِينَ»: پرستندگان، عبادت‌کنندگان.

قرطبی گفته است: این همانند آن است که به طرف می‌گویی: اگر آنچه را که گفتی به دلیل ثابت شود، من اولین فردی خواهم بود که به آن ایمان می‌آورم، که در واقع مبالغه در بعید بودن، و داشتن نرمش در سخن گفتن است. (قرطبی ١١٩/١۶.)

و طبری گفته است: عبارت است از ملاطفت در خطاب. و بیضاوی گفته است: از این کلام وجود فرزند برای خدا و پرستش پیامبر برای آن لازم نمی‌آید، بلکه منظور نفی هر دوی آنها به بلیغ‌ترین وجه است. و انکار کردن فرزند از جانب او برای عناد و ریا نیست، بلکه منظور این است که چنانچه برای خدا فرزندی بود، او اولین فردی می‌بود که به آن اعتراف کند؛ زیرا پیامبر در مورد خدا آگاهتر است و می‌داند چه امری برای او درست و چه امری درست نیست.(در مورد معنی آیه گفته‌ی نیک و درست همین است. و بنا به قول ضعیفی «ان» به معنی ما می‌باشد؛ یعنی خدا دارای فرزند نیست، و سخن در این‌باره به اتمام می‌رسد. سپس گفته است: **فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ** و این قولی است ضعیف.)

سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٨٢﴾

پاک و منزه است پروردگار آسمان‌ها و زمین و پروردگار عرش، از آنچه [درباره او] توصیف میکنند. (٨٢)

یعنی از داشتن همسر، فرزند، شریک و دیگر اوصاف باطلی که کافران او را بدان توصیف می کنند منزه است و نامهای مقدس دارد.

فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿٨٣﴾

پس آنان را به حال خودشان رها کن تا در یاوه گویی خود فرو روند و بازی کنند تا آن روزی را که بدان وعده داده می شوند ملاقات کنند. (و نتیجه کار خود را ببینند). (٨٣)

«يَخُوضُوا»: فرو روند، سرگرم یاوه و بیان اباطیل شوند.

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿٨٤﴾

و او ذاتی است که در آسمان معبود است و در زمین (نیز) معبود می باشد و او حکیم و علیم است.(84)

در التسهیل آمده است: یعنی معبود ساکنان آسمان و زمین است. (التسهیل ٣٣/۴.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

و ابن کثیر گفته است: یعنی خدای ساکنان آسمان و زمین است که ساکنان آن دو او را پرستش می‌کنند و در پیشگاه با عظمتش سر فروتنی و ذلت فرو می نهند. (مختصر ۲۹۸/۳.)

«إِلَهٌ»: معبود.

«الْحَكِيمُ»: کسی که تمام کارهایش از روی حساب و حکمت است.

«الْعَلِيمُ»: کسی که از همه چیز آگاه و باخبر است.

وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۸۵﴾

و خجسته است کسی که پادشاهی آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن اوست و علم قیامت مخصوص اوست و به سوی او برگردانیده میشوید.(۸۵).

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۸۶﴾

و کسانی را که به جای خدا می پرستند، اختیار شفاعت ندارند، مگر کسانی که شهادت به حق داده باشند و به خوبي آگاهند. (۸۶)

«يَدْعُونَ»: به فریاد می‌خوانند، می‌پرستند.

«الْحَقِّ»: وحدانیّت خداوند متعال عدل، انصاف، راست و درست.

«وَ هُمْ يَعْلَمُونَ»: درحالیکه می‌دانند، یعنی گواهی و شهادتشان از روی علم و آگاهی بوده، یا این که میدانند اگر خدا بدیشان اجازه دهد،شفاعت میکنند، و میدانند برای چه کسی یا کسانی شفاعت کنند. ذکر (شَهِدَ) به صورت مفرد، و **(يَعْلَمُونَ)** به صورت جمع، با توجّه به لفظ و معنی (مَنْ) است.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿۸۷﴾

و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را آفریده ؟ مسلما خواهند گفت الله! پس چگونه [از حقیقت] بازگردانیده می شوند.!(87)

«أَنَّى»: چگونه؟

«يُؤْفَكُونَ»: بازگردانده می شوند، از حق منصرف و به سوی چیزهای دیگری رهنمود می شوند.

وَقِيلِهِ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾

آنها چگونه از شکایت پیامبر که مي‌گوید: پروردگارا! بدون شک اینها قومی هستند که ایمان نمی‌آورند.(88)

حضرت قتاده گفته است: این گفته‌ای پیامبرتان می باشد که از دست قومش به خدای عز و جل شکایت می برد. (مختصر ۲۹۸/۳.)

«وَقِيلِهِ»: گفته و سخن.

خواننده محترم!

پیامبران همیشه در برابر اشخاص لجوج به الله پنا ه می بردند، ومی گفتند: **«يا رَبِّ إِنَّ هؤُلاءِ قَوْمٌ لا يُؤْمِنُونَ»** بناءً مبلّغان دینی در کار زار تبلغی وتنویری وکار دعوت خویش نباید از

(c) ketabton.com: The Digital Library

لجاجت اشخاص لجوج خسته ونا امید ومایوس شوند، در ضمن توقّع پذیرش حقّ را از جانب همه مردم هم نداشته باشند.

لجاجت در لغت، به معنی پا فشاری در انجام کاری که، مخالف میل طرف مقابل باشد،ودراصطلاح، به اصرار ورزیدن در کاری همراه با عناد ودشمنی که، از انجام آن نهی شده، گفته میشود.

یکی از پلیدترین صفاتی که در قرآن از آن به صراحت یا به صورت مفهومی یاد شده و مورد سرزنش قرار گرفته، لجاجت و اصرار ورزیدن بر سخنان وعقاید باطل است که، در نتیجه به تکذیب انبیاء، کتب آسمانی، و حتّی منجر به قتل أنبیای الهی گردیده است.

یکی ازعواملی که برای لجاجت متصور است، همانا تقلید بی چون و چرا از عقاید دیگران است؛ چرا که، گاهی با استناد به آن حکم عقل را سرکوب کرده و جلوی واضح ترین برهان ها و معجزات ایستادگی میکنند، قرآن عظیم الشأن اینگونه تقلید اشخاص لجوج را مردود شماریده و میفرماید: **«وَ إِذا قيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ»** (آیهٔ 104، سورهٔ مائده) (و چون به آنها گفته شود که به آنچه الله نازل کرده و به سوی پیغمبر بیایید، میگویند: آن رسم و رواجی که پدران خود را برآن یافته‌ایم ما را بس است، اگرچه پدران شان چیزی را نمی دانستند و به حق هدایت شده نبوده‌اند.)

زمانیکه کفار به سوی کتاب الله ورسول او دعوت میشدند، به دلیل تقلید بی قید و شرط از آداب نیاکان خویش، در قابل این دعوت ایستادگی کرده و از پذیرش آن خود داری می کردند.

عامل دیگر لجاجت همانا تکبر و استکبار است، مستکبر به کسی گفته میشود که بخواهد با ترک پذیرفتن حق، خود را بزرگ جلوه داده و خود را بزرگتر از آن بداند که حق را بپذیرد.

فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾

اکنون که چنین است از آنها روي برگردان و بگو سلام، (وداع با شما)، اما به زودي خواهند دانست! (که چه سرنوشتی دارند!). (٨٩)

در فرهنگ عرب، دو موقع سلام می‌کنند؛ یکی هنگام ورود و ملاقات و دیگری هنگام خروج و خداحافظی. چنانکه در پایانِ هر نماز میگوییم: «السلام علیکم و رحمة الله و برکاته». مراد از سلام در این آیه نیز سلامِ خدا حافظی و متارکه است.

صاوی گفته است: به معنی دوری جستن و تبری کردن از آنها می باشد. و در آیه مشروعیت سلام بر کفار مقرر نیست.(حاشیه صاوی ۵۶/۴).

و قتاده گفته است: به او امر شد از آنان صرف نظر کند. و بعدا به او امر شد که با آنها بجنگد، در نتیجه صرف نظر کردن با آیه‌ی شمشیر منسوخ گشت. (تفسیر قرطبی ۱۲۴/۱۶)

خواننده محترم!

در آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: ای پیامبر! گذشت را در پیش گیر، از آزار و اذیت آنان صرف نظر نما و با سلام و ترک انتقام با آنان روبرو شو. این روش ابرار نیکوکار با نادانان و جاهلان است؛ زیرا ابرار نیکوکار با کافران به بدی مقابله نمی کنند و مانند آنان کارهای جاهلانه را انجام نمی دهند. در نهایت کافران خواهند دانست که روز قیامت چگونه عذابی در انتظارشان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وظیفهٔ مسلمانان است که حتّی با مشرکان، هم زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند، دین اسلام اساساً دین صلح و دین همزیستی مسالمت آمیز است، و پیروان خویش را به همزیستی مسالمت‌آمیز اجتماعی دعوت می نماید، و هدایت می فرماید: مشرکان لجوج را به حال خویش رها کنید و با آنان منازعه نکنید.

و من الله التوفیق

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست مطالب وموضوعات سوره الزخرف

	سوره الزخرف	وجه تسمیه	
		تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سورۀ زخرف	
		ارتباط سوره زخرف با سورۀ قبلی	
		عمده ترین مطالب این سوره	
		در آیات متبرکه (1 الی 8) موضوعاتی از قبیلی؛ آیات الله متعال هدیه ای نفیس برای انسان است، مشرکان قریش و کیفرشان ، مورد بحث قرار گرفته است	
		لمس قرآن کریم بدون وضوء	
		لمس قرآن که در غلاف باشد	
		استدلال علمای که به عدم لمس قایلند	
		در آیات متبرکه (9 الی 25) در باره نعمتهای الله ، انواع دروغ پردازیها ورد دلایل باطل آنها ، بحث بعمل آمده است .	
		استفاده ازطلا ونقره برای مرد	
		تقلید چیست؟	
		معنای اصطلاحی تقلید	
		فواید حاصله از این تعریف	
		تقلید از مذاهب أربعه	
		دیدگاه ائمۀ اربعه درباب تقلید از آن‌ها	
		اقوال امام ابوحنیفه (رح) وشاگردش ابویوسف	
		اقوال امام مالک (رح)	
		اقوال امام شافعی (رح) و امام نووی(رح)	
		اقوال امام احمد حنبل (رح):	
		حکم خروج از مذاهب أربعه	
		در آیات متبرکه (26 الی 35) در باره مردود بودن تقلید از نیاکان مشرک، بی مقدار بودن دنیا ، بحث بعمل آمده است :	

(c) ketabton.com: The Digital Library

		روش برخوردمخالفین با پیامبران اسلام	
		عمده ترین این تهمت ها عبارت بودند از:	
		ـ کاهن است	
		ـ ساحر (جادوگر) است	
		ـ مسحور است	
		در مورد رد تهمت: کذّاب (درغگو)	
		مفتری (افتراگر) است	
		اتهام شاعر بودن بررسول الله	
		اتهام اضغاث و احلام	
		چراقرآن بر ثروتمندان نازل نشد	
		چرا پیامبر را ازجمله بشر فرستاد!	
		مشرکین وکافرروش اجداد خود رامقدس می شمردند	
		چرا نبوت در قبیله ما نباشد؟!	
		چرا معجزه‌ای مانند معجزه موسی ندارد؟!	
		چرا فرشته‌ای همراه پیامبر همراه نیست؟!	
		طرح درخواست نامعقول	
		درخواست تبدیلی قرآن	
		درخواست های جاهلانه	
		فضیلت وبرتری	
		در آیات متبرکه (36 الی 46) در باره رویگردانی از یاد الله ، پایداری پیامبر بر سر دعوت خود ، به بحث گرفته شده است .	
		در آیات متبرکه (46 الی 56) قصه ی موسی علیه السلام و فرعون که ازجمله قصه های پند و عبرت است ، مورد بحث قرار گرفته است .	
		در ایات متبرکه (57 الی 66) در باره قصه ی عیسی علیه السلام که از جمله داستان های پند وعبرت میباشد ، مورد بحث قرار گرفته است .	

(c) ketabton.com: The Digital Library

		در آیات متبرکه (67 الی 80) گوشه ای از احوال روز قیامت ، به بحث قرار میگیرد .	
		در آیات متبرکه (81 الی 89) در مورد اینکه الله متعال نه فرزند دارد و نه شریک ، بحث بعمل آمده است .	

مکثی بربعضی از منابع و مأخذها:

1- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤ ف مخلص هروی .«تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر:

فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.

2- تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل ازکردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399هجری).

3- تفسیر المیسّر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
انتشارات : شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .

4- تفسیر کابلی

مفسر : شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه

مترجم : شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه

ترجمه : جمعی از علمای أفغانستان

5- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی(510 هجری/ 1116میلادی -12 رمضان 592 هجری)

6- البحر المحیط في التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد.

7- تفسیر تفسیر القرآن الکریم ـ ابن کثیر:

تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی(متوفی 774ق) مشهوربه ابن کثیر.

8- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن ـ تفسیر طبری:

محمدبن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)

9- تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی 741ق)

(c) ketabton.com: The Digital Library

10- تفسیر صفوة التفاسیر:
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیردر سال 1399ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیراز مهمترین و معتبرترین کتب تفسیر ازجمله: تفسیر طبری، کشّاف، قرطبی، آلوسی ،ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل اورده است.

11- تفسیر ابو السعود:
«تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم » تألیف: مفسر شیخ ابوالسعودمحمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)

12- تفسیر فی ظلال القرآن:
تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ) .

13- تفسیر الجامع لاحکام القرآن ـ تفسیر القرطبی:

نام مؤلف:الام ابو عبد الله محمد بن احمدالانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

14- تفسیر معارف القران:
مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور،سال نشر: 1379 .

15- روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است .(1217 – 1270ق) .

16- تفسیر قَتادة:
أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی بَصْری (۶۱ هـ ۱۱۸ هـ، ۶۸۰–۷۳۶م)

تاریخ نشر :(1980/01/01) .

17- تفسیر کشاف مشهوربه تفسیر زمخشری.
« تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف :جارالله زمخشری (27 رجب 467 ـ 9ذیحجه 538 هـ)

18- مفسر صاوی المالکی :
«حاشیة الصاوي علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم » مؤلف : احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

19- فیض الباری شرح صیح البخاری:
داکتر عبد الرحیم فیروز هروی ،سال طبع : 26 Jan 2016

20- صحیح مسلم ـ وصحیح البخاری:
گردآورنده : مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود .وگرد آورنده صحیح البخاری : حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن بردزبه بخاری (194 ـ 256 هجری)

21- تفسیر کبیر فخر رازی:
تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، فخرالدین رازی (544 هـ 606 هـ)

22- تفسیر فرقان
تألیف :شیخ بهاء الدین حیسنی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه وتفسیر سوره « الزخرف »

تتبع ونگارش : امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیـژیکی افغان
ومسؤل مرکزفرهنگی د حق لاره- جرمنی
ادرس : saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library